

افغان مینى مارکیت عرضه ککنده انواع مواد خوراکه وطنى

یگانه مغازه افغانی درمنطقه واشنگتن بزرگ که تازه ترین موادخوراکی، میوه های فصل، نان های تازه وطنی، روت ها، میوه های خشک تازه وارد از افغانستان، وگوشت های تازه مرغ، بره، گوسفند، گوساله و گاو را با بهای مناسبت تقدیم میکند ارسال پول به همه دنیا بزودترین فرصت با **Western Union** 6566 Backlick Rd.Springfield, VA 22150 Tel:703-644-0186 Celf:703-499-3313

داکتر غلام محمد دستگیر **کاش مقاله داکتر محمدحیدر یکطرفه نمی بود!**

داکتر محمدحیدر بارکزی یکی از استادان متبحر و دانشمند افغانستان در شماره ۱۰۴۵ هفته نامهٔ امید مقالهٔ نوشته اند، که بادقت تام و دلچسپی زیاد مطالعه نمودم. من از خردسالی با آنها آشناستم. زمانیکه از پیشروی خانه ایشان می گذاشتم و بطرف سه دکان عاشقان و عارفان (ع) پیاده با یابایسکل طی الطریق میکردم، بایکی از اعضای فامیل شان خواه مخواه روبرو میشدم؛ یوسف جان را که در مکتب هرروز میدیدم و معصوم خان که بعداً استادفزیولوجی ما بودند وازصنف اول و قتیکه حاضری میگرفتند پیش ازانام ما با کلمهٔ (داکتر صاحب...) برما صدا می زدند و ما می گفتیم: حاضر!

مطلب فوق از باعثی تذکریافت که خاطرات ایام جوانی و روز های خوش ما را که همه افغان بودیم و به افغانیت خود افتخارداشتیم، چون پردهٔ سینما جلو چشمانم به نمایش گذاشت. استاد بزرگوار در تهیهٔ Essayخود زحمات زیاد تحقیقاتی متحمل شده اند که متأسفانه ارزش یک تحقیق متوازن را نمایان ساخته نمیتواند. درین مقاله ازمالک متمدن اروپائی فرانسه، جرمنی، بلژیک و یونان یادو روزهای پر جنجال شان را بسیار زیبا و عالمانه مجسم ساخته اند. تأسف درینجاست که ما آن تمدن را با بی تمدنی خود قطعاً مقایسه کرده نمیتوانیم. با وجودیکه هرچه بودند، هرچه گفتند وهرچه کردندولی به یکدیگرتوهین نمی کردند و گمان نمی کنم استاد مجرب درلابلای مطالعهٔ عمیق خودیافته باشند که به گروه غیر قبیله ویا قوم خود آنها«حرامی» یا خارجی اطلاق نموده دیگر کلمات رکیک استعمال کرده باشند. خداکند استاد بارکزی گذشته های وطن را فراموش نه نموده تمرکز تحقیقاتی خود را برای مطالعه و تحقیقات تاریخی اروپا کاملاً معطوف نساخته باشند. بی حرمتی جنرال طاقت، اسمعیل یون (و خانمش)، شهرت ننگیالی و دیگران که میگفتند ما لر وبر پشتون (افغان) هستیم و ما پشتونستان میسازیم! ممکن جناب شما ازجائی و یا از تلو یزیو نهائی شنیده باشید؛ فکر میکنم که شما هم میدانید و هم شنیده اید.آنچه تاثر آواراست اینست که آنها پتانستان می طلبند و اینها پشتونستان! یعنی پتان های پاکستان نمیخواهند با پشتونها های افغانستان یکجا شوند؛ شله گی هم حدی دارد...

استاد محترم بارکزی صاحب، اگرمن همین مقالهٔ شما را بنام خود برای نشر در مجلهٔ (طبیعی علوم) میفرستادم و شما یکی از ایدیتورها دقیق آن مؤظف ملاحظهٔ مقاله مبیودید، ازمین بلاتأمل می پرسیدید که آقا! معلومات خوب جمع اوری نموده اید اما ما افغان ها (پشتون ها) هم از خود تاریخ داریم، چرا از آن در نوشتهٔ تان اثری نمی بینم؟ مطمئن هستم که نه تنها اجازهٔ نشر آنرا نمی دادید بلکه در ترفیع علمی ام نیز تاخیری رخ داده میتوانست. شما باپختگی خاصی که درنویسندگی دارید ماهرانه مارا به خواندن نوشتهٔ تان دعوت کردید، مگر متأسفانه نپذیرفتن افغان (پشتون) وعدم دلچسپی تان درافغانستانی بودن، برتعجب من افزود. گرچه جنجالهای امروز درعملگردنا درست زمامداران گذشته تاب خورده هاوخیانت و وطنفروشیهای وجود دارد که مادرآتش آن می سوزیم. لاکن امروز از خواب تبعیض بیدارنشدن برادران پشتو(افغان) رامن زیادترا زعدم عمیق نگری دانشمندان پشتون چون اسمعیل یون که بدبختانه خود را پوهانده هم تراشیده بدون اینکه ازمسئولیت و اخلاق پوهاندی باخیرباشد، میدانم. وظیفهٔ استاد رهنمائی نسل آینده بسوی راستکاری، صداقت و وطندوستی است نه برخلاف آن.

و هم یکدسته انجنیران و داکتران و پروفیسران و نخبگان پشتون هستند که آوازه هائی فقط روی پشتونخواهی، نه منطق و دلیل، بلند نموده اند. این جالانتمآبان به عوض برگشت ومطالعهٔ تاریخ افغانی (پشتون) خودشان، سر به ریگ فروبرده مرغ شان را یک لنگ داده اند. اینها میخواهند براستثمار تقریباً سه صد سالهٔ خود دوام دهند، زمین مردم غصب نمایند، جوانان مارا از متعلم مکتب تا به پلیس و ژورنالست های جوان و زن ومرد مردم رنجبر وبی بضاعت مابه خون غلطان ببینند وباکله های بریدهٔ شان دربدل توپ، فیتال کنند. در امریکا متین و زازی ده ها طفل مکتب را بقتل برسانند و براطفال ما حیات مهاجرتی شان را مشکلتر سازند. (دنباله در صفحهٔ هفتم)

بنام خدا

در امریکانه

\$1.50

شمارهٔ دوم / سال بیست وهفتم / ۳۱ نور ۱۳۹۷ / ۲۱ می ۲۰۱۸ / شمارهٔ مسلسل ۱۰۴۶

اگر شادی اگر غم آفریدند همه از بهر آدم آفریدند یکی از فرقت یاران جگر چاک دگر را وصل پیه‌م آفریدند یکی را غـرق شادی های دایم دگر را غـرق ماتم آفریدند به حیرت اندرم(یوسف)در این دهر خوشی و غم چه مدغم آفریدند

محمدیوسف صفا

انجنیر عبدالصبور فروزان
استاد دانشگاه در نیوجرسی

پشتون ها افغان نیستند !

سخنی برنوشتهٔ جناب داکتر محمدحیدر بارکزی اوضاع واحوال جاری کشور به سرحدی رسیده که کار از غصه گذشته و اشک در چشم خشک شده است. کشتن وخون ریزی ها، ویرانی وآتش سوزی ها، دربدری و بی روزگاری ها، فساد و بی عدالتی ها، امتعهٔ مروجی است که بیشتر از هر گوشهٔ جهان واضافه تر از هرکشوردنیا، دروطن مابه وفرت پیدامی شود. سقوط رژیم ددمنش وطائفهٔ جهول وبیخدای طالبان، امیدی برای مردم زجر کشیده و هردوم شهید ما پنداشته شد، که به زودترین فرصت از سینه ها زدوده شد و عنان کشور به دست گروهی از فرصت طلبان ومزدورصفتان افتید که از ریختن خون مردم بی گناه، از بی عزت شدن ناموس وطن، از اسارت کشور، از یغما وغارت دفینه های طبیعی کشور زراندوزی کردند وخویشخوری. ایشان وطن را به جایی رسانیدند که اکنون نه از خود اقتصادی دارد، نه آزادی، نه امنیت و آرامی! جوانانش از بی روزگاری فرارمی کنند و به امید یافتن لقمه نانی برای خودوخانوادهٔ خود فرسخ درواز ماوای شان یادر ابحار غرق شده وطعمهٔ نهنگان وحیوانات وحشی اوقیانوس ها می شوند، یا در لابلای یخ ها منجمدشده جان می دهند.

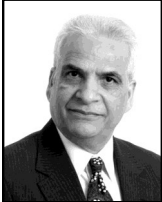
سال هاست که از پریشان حالی وطن واز دربدری وتنگدستی هموطنان خود می رنجم، حتی زمانی که دست راست وچپم را شناختم در فکر آن شدم که چه کرده می توانم که حالت زار وطن تغییردهم وتبسم خوشحالی درلبان هموطنم دیده شود. بهراندازهٔ که به گذشتهٔ وطن می اندیشم به همان اندازه غمگین می گردم که از کجا به کجا آمدیم و از چه چه شدیم! تاریخ شگوفان وتمدن باستان، سرزمین پهناور وغنامند، مردم یکدست، آزاده، دانشمند، به وطن اسیر وماتمزده، گمنام وبیچاره ودستگر تبدیل شد!

جریدهٔ دوستداشتنی امید تازه بدستم رسید ودر صفحهٔ اول آن مضمونی توجهم راجلب کرد، که به قلم توانای دانشمند فرزانه و فرزندصدیق وطن جناب داکترمحمدحیدرنگاشته شده است، وبازتاب حقایقی است که این بنده ازچندین سال درصدد روشنگری آنها می باشم. جناب استاد پرده ازروی واقعیت هایی برداشته اند که برای سه صدسال است که وسیلهٔ به روی هم زدن ها وبه جان هم افتیدن ها میان مردم ماست، وچون سرطان مدهش، یگانگی ملی مارا خدشه دار ساخته و آلهٔ بدست بیگانگان مغرض برای نفاق وشقاق ودشمنی و عداوت درین مردم ماگردیده اند. دانشمندگرانمایه جناب داکترمحمدحیدر شجاعانه وصادقانه و بادلایل و اسناد مؤثق تاریخی نشان داده اند که افغان وافغان ها احتمالاً قومی بوده که در کدام منطقهٔ نامعلوم کشورما بودوباش داشت. تا جایی که تحقیقات دانشمندان نشان می دهد هیچ اثر یا آثاری ازاین قوم نه تنها در کدام گوشهٔ کشورما بلکه در هیچ نقطهٔ جهان دیده نشده است، اما عدهٔ از مردم، به ویژه روشنفکران ما بدون کدام آگاهی درسه صد سال اخیر این نام را برهر چیزی که پیش روی شان آمده وبا هرکسی که روبرو شده اند، گذاشته اند، و ناخودآگاه آن شخص یا آن چیز را افغان خطاب کرده اند! مثلاً قوم افغان، ملت افغان، سرزمین افغان، سراج الافغان، صدای افغان، لباس افغان، زبان افغان وغیره وغیره!

حوادث کشورهمین اکنون نشان میدهد که این کلمهٔ(افغان) به اندازهٔ ملت ما را پارچه پارچه ساخته که در میان اقوام مختلفه کشور جرّ و بحث های بی مورد را به سرحد جنگ وجدال تولید نموده و اقوام وملیت های مختلفهٔ را که برادران هم اند(به اساس حکم الهی) به جان هم انداخته، کینه و کدورت را میان آنها تولید نموده که حتی خون همدیگر را ریختانه اند، که مثال زندهٔ آن در روزگار معاصر برخوردهای خونین بین برادران هزاره وپشتون در افشارکابل است، که مسئولیت آن متوجه حامد کرزی می باشد. این حساسیتی را که کلمهٔ افغان تولید کرده، به اندازه ای کاری است که مردم ما را دشمن هم سازد و کشورما را پاشان وپارچه پارچه نماید، ودشمنان وطن راخوشنودگرداند.

اخبار تازه است که اقای غنی احمدزی که خلاف قانون اساسی تذکره های الکترونیک رابه خواست خود تغییر داده است، دید که

شمارهٔ ۱۰۴۶



بیمه استیت فارم

LIKE A GOOD NEIGHBOR,
STATE FARM IS THERE.®

For your insurance and financial needs, see State Farm agent:
Afzal Nasiri, Agent
8704 Sudley Road
Manassas, VA 20110-4405

703-369-6224

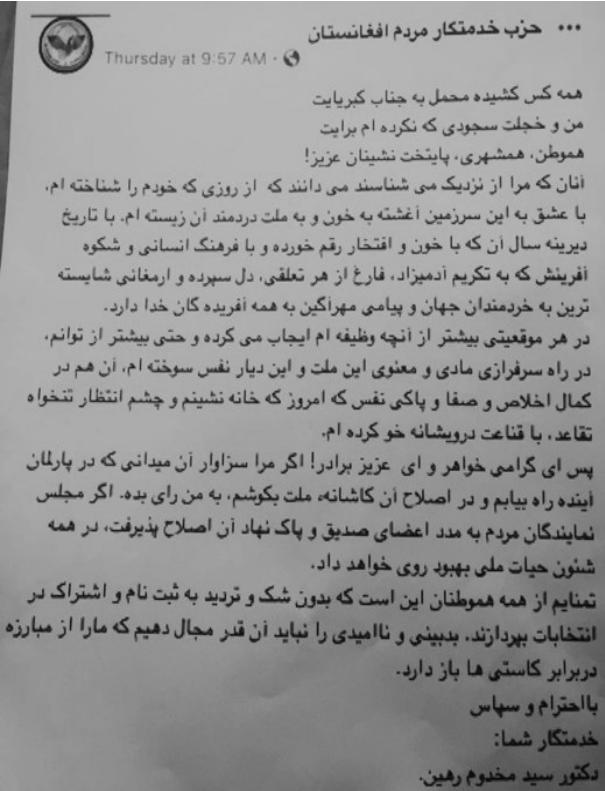
ماری خلیلی ، افضل ناصری

خانه، موتر، صحت



داکتر سیدمخدوم رهین. رئیس حزب خدمتگار

مردم داوطلب وکالت شورای ملی از کابل شد



کسی حاضر نیست آن تذکره را که از آن بوی خون می آید بگیرد، به ناچار به کارگران قصر ریاست جمهور ومامورین عالی رتبه امر کرده که این تذکره را بگیرند. ایکاش غنی احمدزی اینهمه انرژی و پول را برای التیام زخمی از زخم های ملت مصرف میکرد!

جناب داکتر محمدحیدر میگوید که امکان ندارد که پشتون ها افغان باشند هیچ پشتونی خود را افغان نمی داند، اگر پشتونی با پشتونی روبرومی شود، می گوید که زه پشتون یم وعرف وععنهٔ خود را پشتونوالی می خوانند نه افغانوالی، و یا می گویند راشه راسره پشتو وکو، نمی گویند که راشه راسره افغان وکو. آقای کوشان سردیر مبارز جریدهٔ امید در همین شماره با یادآوری نیک ازبزرگمنشی وسجایای نیکوی استاد داکتر محمدحیدر، درپهلوی نام ایشان کلمهٔ بارکزی را اضافه کرده اند که به احتمال اغلب منظور جناب کوشان این بوده که جناب استاد یک پشتون است از قبیلهٔ بارکزیای های قندهار، تاخواننده عزیز ودر مجموع ملت ماونسل جوان مابدانند که این حرفهایی است که از زبان یک دانشمندپشتون گفته شده است، یک پشتونی که بخاطر زدودن نفاق وشقاق در میان ملیتهای کشور می کوشد، یک پشتونی که محبت وطن درقلش است و یک پشتونی که خود را خدمتگار مردم خود می شمارد. وقتی این شجاعت و صداقت جناب استاد رادرگفتن حقایق درمضمون شان خواندم، کلام خداوندی یادم آمد که پروردگار عالم(ج) به بندگان هدایت میدهد که «و اذا قلتم فعدلوا ولو کان ذی لقربی»، که جناب داکتر گرامی به مصداق این هدایت خداوندی، حقایق را روشن ساخته اند. اگر همه به ویژه دولتمداران در افغانستان ازین هدایت خدا پیروی کنند، گره سه صدساله باز خواهدشد وروی دشمنان سیاه. درکشور اقوام مختلفهٔ زندگی می نمایند که هریک از خود عنعنهٔ علیحده، زبان علیحده، فرهنگ وحتی رسم ورواج های علیحده دارد که هریک رامی توان به سهولت شناخت. اگر از افراد این ملیت هاو اقوام پرسیده شود که تو کی هستی؟ یکی می گویدمن پشتون هستم، دیگری می گوید من نورستانی ام، دیگری می گوید هزاره، دیگری اوزبک، آن دیگر تاجیک، ودیگری ایماق، بعدی پشه یی، و این یکی خواهدگفت من بلوچ هستم وغیره وغیره. ولی هیچ کسی رانمی توان یافت که بگویدمن در قوم افغان هستم!

حتی اگر ازروی مجبوریبت قبول نمایم که افغان معادل پشتون وپشتون معادل افغان است، در میان قوم پشتون قبایل و خیل مختلفه از جمله افریدی، طوطاخیل، وزیری، مومند، احمدزی، بارکزی، سدوزی، محمدزی وغیره وجود دارند که به اساس(دنباله در ص ۷)

ام‌الله صالح راه حل . ایجاد یک نظام و سیستم بر محور ارزش ها است که انگیزه ایجاد نماید

آقای ام‌الله صالح رئیس پیشین ریاست امنیت ملی که دربین قشروشنفکر و به ویژه قشرجوان کشورمان جای والایی را احراز نموده بودند، متأسفانه بعد ازنصب وحضور درتیم تحقیقاتی دولتی«حقیقت یاب؟!» «به خاطر سقوط کندز وجنایات طالبان تروریست دران ولایت، این جایگاه خوب خودرا درمیان مردم و به ویژه هواداران خود ازدست داده است. امروزهمه از روزنهٔ شک و تردید به امرالله می نگرند؛ نه از معیار های یک شخص دلسوز وطنپرست به مردم و جامعه.

بعدازختم تحقیق و بررسی حوادث قندز، امرالله خان همه راز ها ازگزارش دوسیهٔ یکصدوجند صفحه یی تیم حقیقت یاب را از مردم و هوادارانش پنهان کرده تا امروز درمورد آن لب نگشود.گویا در آسیاب ارگ و اشغالگران آب ریخت و مردم رافراموش کرد. اماایشان بادرنظرداشت دارابودن چنین اوصاف شخصیص شخصیتی مرموز، گاهگاهی نکته نظرهای جالبی را هم بروزمی دهند.

آقای صالح اخیرن چنین نوشت: چه خلاها و درز ها در اینجنا مجرای ورود و بهره برداری توسط تروریست ها است؟ قسمت اول: هیچ کشوری دردنیا وجودنداردکه یک دشمن خارجی نداشته باشد. بدترین دشمن خارجی آنست که درهمسایگی ات قرارداشته باشد. بحث دشمنی پاکستان با مازاگی ندارد. امااین پاکستانی ها ازکدام خلاها و درزها بهره میبرندکه میتوانند با این سادگی وسهولت قلب کشور را هدف بگیرند. ازاینکه مردم علاقه به مرورتن های درازندارند، کوتاه نوشتن و بامفهوم نوشتن کاردشوار وهنرمندانه است. پس باختصاراین درزها رافهرست میکنم:

اول – درکابل وحتى درکل کشور هیچ گروه سیاسی خودش را شریک صمیمانه قدرت نمیداند واین درز باعث شده که نهاد های امنیتی بدون اتصال مردمی وبا انقطاع وگسست درجامعه فعالیت نمایند. گاهی مردم فکر میکنند که این حکومت بی سیاست، گذرا و لرزان است واگر رمز ورازی رابا این نوع اداره شریک سازند افشا می شود و خود به هدف تبدیل می گردند. سالها است با اختصاربه این هاصمیمانه واز ته دل مشورت میدهمیم که اتصال مردمی ایجادنمایدتا حداقل کابل باپوشش استخباراتی که گاهی آنراپوشش عنکبوتی نیز میگویند برای نفوذ دشمن سخت و دشوار گردد. مقوله کمونیستان چین است که می گوید “فعالین دولتی و امنیتی باید مانند ماهی باشند و مردم باید حیثیت آب را برای شان داشته باشد.

دوم- دولت نمی داند دراین شهرکی ها زیست دارند. کی هازاین شهر خارج می شوند و کی ها داخل شهر می شوند؟ دلیل این تاریکی و خلا نبود تذکره است. تذکره را سیاسی ساختند. هویت رافرو ریختند. گفتند دو نوع افغان وجود داردیکی افغان ودیگرافغان شده ها. این کارقصدی بود. چون توان ایجادپایگاه سیاسی رانداشتند، آسانترین روش برای شان ایجاد حساسیتهای قومی بود.درکشورهای گرسنه دین وقومیت به بسیارسادگی میتوانند افزارسیاسی قرار گیرند. چون هیچ نوع اعتبارات دینی نداشتند توسل جستند به قومیت و آنهم به بدترین و بی برنامه ترین شکل آن.

وقتی کارمنداستخدام مینمایند به جای اینکه به کارمنددولتی دشمن شناسی ومهین دوستی وحس تعلق به خاک تدریس گردد، درمجالس خاص و کوچک برای آنها فریکسیون ها و انشعابات داخل اداره تدریس می گردد. به جای ایجادانرژی ونیروی واحد وبزرگ ملی دربرابردشمن مشترک، کارمندان ادارات بصورت منقسم فعالیت دارند و بیشتر توان شان در تضعیف جناح های داخل اداره مصرف می شود تا در برابر دشمن.

سوم- چند قشراطهور کرده است. اول قشربلندسیاسی وحلقه درقدرت که کمتر وباهیچ تعلق به درد، رنج وآوارگی مردم ندارند. کمترکسی در رده بلند قدرت برخاسته ازمبارزه توده ای ومردمی است. این قشربارفتارکتابی ومکتبی تنها قضیه راتحلیل می کند وباتطبیق روش های مدیریتی بیگانه با فرهنگ و بافت اینجا در کرسی نشسته اند.گاهی به این نوع مسوولین، رهبران پشت کمپیوتر و دوسیه بدست خطاب میگردد، که تاآخرعمر سرگردان مجالس و گفتگوهایک رده خاص اندوبانیروی اصلی که کاررانجام میدهندوصل نیستند.



Omaid Weekly
2002 Mayflower Dr.
Woodbridge, VA 22192 U.S.A.
Tel/Fax : (703) 491-6321
mkqawi471@gmail.com

ناشر و مدیر مسئول : محمدقوی کوشان

عزیز منصف کابل

تلاش‌های ایران علیه پروژهٔ تاپی

ایران می‌کوشد که اهمیت پروژه تاپی را نزدسه کشورترکم‌نستان، پاکستان وهندوستان بکاهد وخود گاز ترکمنستان را به کشورهای مذکور انتقال دهد. به گزارش سایت دویچه وله، مدیرعامل شرکت ملی گازایران اعلام کردکه ایران آماده همکاری باترکم‌نستان و پاکستان برای معاوضهٔ گاز است. ایران امید ی به عملیاتی شدن خط لولهٔ تاپی نداردو پیشنهادمعاوضهٔ گاز ترکمنستان به پاکستان را داده است. حمیدرضا عراقی، مدیرعامل شرکت ملی گاز ایران درباره طرح ساخت خط لوله گازتاپی (ترکم‌نستان، افغانستان، پاکستان و هند) وامکان معاوضهٔ گازبه پاکستان گفت: «معلوم نیست امنیت و منابع مالی ساخت این خط از چه محلی تأمین خواهد شد.»

عراقی تأکیدکردکه ایران بهترین مسیر انتقال گاز ترکمنستان به پاکستان است وقادر است با سرعت و کمترین هزینهٔ اضافی، گاز ترکمنستان را به پاکستان تحویل دهد. مقامات ایرانی تاکنون از ترانزیت گازترکم‌نستان به ترکیه ودیگر کشورهای همسایه ازخاک ایران سر باز زده بودند؛ زیرا به این باورند که صادرات گاز ایران به ترکیه و دیگر کشورهای همسایه به صدور گازایران زیان خواهد

قشرپایین که کارراانجام میدهدیا بایدانجام بدهد رابطه عاطفی، احساسی وحتى سیاسی بارهبری ندارد. این خلاکشنده است و زهراگین است. نیروی پایین که اساسی ترین رشته رادراختیارداردر این وضعیت بی انگیزه میشود و این بی انگیزگی خلای قابل نفوذ ایجادمینمایدکه نتیجه اش همین حمام خون است که ماهرروز شاهد آن هستیم. قشر وسطی که بایدپل میان رهبری و نیروی اجراکننده باشدو درادبیات اداری افغانستان به آنها رده متوسط یا رده مدیریت گفته میشود اکثرا نه به اساس اصول بلکه به اساس شناخت تعین می شوند و اینها با تغییر اندک در بالابه آدم های سرگردان تبدیل می شوند. سالها است این قشر موثریت خویش را از دست داده است.

چهارم- هیچ چیز، هیچ عامل، هیچ تجاوزخارجی، هیچ بحران داخلی و هیچ نوع فقر و وابستگی خارجی خطرناکترازباشیدن اعتقادملی ، یا نبوداعتقاد ملی، فروپاشی هویت ملی و یا صدمه به هویت ملی و یا نبود هویت ملی بوده نمی تواند. تبرهایی که هرروز باورمابه افغانستان رامی کوبند تیزتر و تیزترمیشوند وبامکانات دولتی تیزترمیشوند. دولت دردفاع ازپارچه های هویتی قرارگرفته است نه ازیک هویت واحد. این درز وگسست در رفتارهای کوچک و بزرگ دولت و دولتی هر روز نمایان می شود.

حتمی نیست کسی کارشناس ارشد سیاسی باشد تا درک کند. شما وقتی داخل یک اداره ملکی و نظامی می شوید سوال اول تان این است که آیا در این اداره از ولایت تان ، از سمت تان ، از زبان تان کسی است یا خیر. مرجع اول تان اداره نیست بلکه همان شخص همسو وهمفکرتان در اداره است. این حالت سرطان وسرطانی است. دولت برای حذف این سرطان برنامه ندارد بلکه از امکانات دولتی در رشد این سرطان و گسترش آن استفاده می شود.

پنجم- همه انسانها بدون استثنا درهرردیف وسطیحی که هستند نیازبه انگیزه های فردی ومشوقه های فردی وخاص دارند تابا اشتیاق و اعتمادکار نمایند. عزت، افتخار، احترام، مصونیت، جایگاه وحفاظت ازهرنوع دشمن فزیک ی و غیرفیزیکی مسایل مهم برای فرداست. وقتی دولت اعلان میکندکه دشمن اگر بیاید هیچ دروازه ای برایش بسته نیست وتنها شرط آمدنش آتش بس است! این نوع سخاوت بی بنیادانگیزه گش است. این نوع سیاست به مدافعین استخباراتی، پلیسی، نظامی واجتماعی نظام میفهماندکه شماموادسوخت هستید. در خط مشی صلح دولت هیچ نوع میکانیزم برای حفاظت از عزت کسانیکه امروز درخط دفاع استخباراتی، پلیسی ونظامی قراردارند وجود ندارد. پس اینها باکدام انگیزه جانفشانی بیشتر نمایند. نیروهای اجتماعی و فرهنگی که امروز بخاطردولت قربانی می دهند برای مصونیت وعزت خود هیچ نوع سپردفاعی و تعریف شده حقوقی و نهادهینه ندارند. بخاطر اباورزی ازدرازشدن این متن مجبورم کوتاه سازمش.راه حل افزایش قوا نیست، راه حل با عصبیت وقهرصحبت کردن نیست، راه حل ایجادبوسته های تلاشی نیست، راه حل ایجاد منطقه سبز برای دولت و رها سازی ملت در ساحه سیاه و سرخ یعنی بی محافظت نیست، راه حل لفاظی نیست، راه حل دایرکردن ختم قران بخاطر شهدا نیست، راه حل فاتحه گیری بیشترنیست، راه حل اعلامیه و تقبیح نیست !

راه حل ایجادیک نظام وسیستم برمحمورارزش هاست که انگیزه ایجاد نماید. راه حل تطبیق مقررات و قانون است بالای همه نه بالای دیگران. هیچ مشوقه مادی جایگزین انگیزه شده نمیتواند. متأسفانه دیری است هیچ سرمایه گذاری حساب شده ودرست برای ایجاد انگیزه و تحکیم انگیزه صورت نمی گیرد. /

رساند. به باوربرخی از همین کارشناسان، ولی درعوض ایران میتواندبه یک کشورترانزیتی در زمینهٔ گاز منطقه بدل شود و از این راه درآمد هنگفتی کسب کند. درنتیجهٔ تداوام «سیاست ضد ترانزیتی «ایران، کشورهای همسایه مجبورشده‌اند برای خرید گاز ترکمنستان به مسیرهای طولانی، پرهزینه و ناامن روی آورند. خط لوله تاپی یکی از مسیرهایی است که توسط آن، با دور زدن ایران بخشی از گاز مورد نیاز افغانستان، پاکستان و هند تأمین خواهد شد.

تا اکنون ترکمنستان به پیشنهاد ایران پاسخ نداده است. رادیو اروپای آزاد گزارش دادکه ترکمنستان درحال حاضردرشرایط نابسامان مالی قرارداردوباید بازارهای بیشتری برای فروش گازخود پیداکند. درحال حاضرچین تنهامشتری بزرگ گزازاین کشور به حساب می‌آید، امابخشی از این درآمد صرف قروضی میشودکه چین به عشق آبادبرای تأمین مالی توسعه منابع گازطبیعی وخط لوله انتقال گازبه خودچین پرداخت کرده بود. ترکمنهابه شدت به دنبال بازارهای جدیداند و پیشنهادجدیدایران میتواندمانع ازاجرایبی شدن پروژه تاپی شود.

سهم افغانستان ازاین خط لوله ۱۸۰۰ کیلومتری تاپی، ۸۱۹ کیلومتر است که ازچهارولایت هرات، نیمروز، قندهاروهلمند درغرب، جنوب غربی وجنوب این کشورعبورمیکندو ازمولتان، کویته و فضیلکا(پنجاب) به هندانتقال می یابد. درهمهٔ این ولایات کشمکش با سئیزه‌جویان طالبان جریان دارد. طالبان درولایت نیمروزازسوی ایران تجهیز و تمویل می‌شوند. همین نارامی‌ها باعث شده تهران متقاعد شودکه پروژه تاپی عملی نیست و ترکمن‌ها با توجه به مشکلات مالی خود، مسیر ایران را ترجیح خواهند داد.

ایرانی‌ها درمقطعی که افغانستان شدیداً نیاز به توسعه منابع طبیعی خود دارد و امیدزیدی به پروژه تاپی بسته است، رقابت زیان‌باری را با افغانستان آغاز کرده‌اند. ایران در کنارپاکستان و روسیه، با حمایت از طالبان به مانعی در برابر ثبات و صلح در افغانستان بدل شده است. تداوم وضعیت جنگی باعث می‌شود که افغانستان اذخایر طبیعی و ظرفیت خود برای ترانزیت انرژی آسیای میانه استفاده نکرده و به کمک‌های خارجی وابسته شود.

روشن است که ایران ازاین وضع نفع می‌برد. انتقال گازترکم‌نستان ملیون ها دالر را به خزانه دولت ایران سرازیر میکند؛ به خصوص دراین مقطع که دولت ایران منابع مالی گزافی راصرف حمایت از دولت بشار اسد درسوریه وگروههای مختلف شورشی ازجمله حوثی ها دريمن، خاورمیانه وافریقا می‌کند. ایران عمیقاً درگیر رقابت شدید با عربستان و اسراییل در منطقه بوده و به این منظور باید منابع پولی و انسانی گزافی را صرف حفظ منافع امنیتی خود سازد.

چشم‌انداز تحریم‌ها باتوجه به مواضع تندحکومت ترمپ ونزدیکی شدید آن به اسراییل ودولتهای عربی، ایران را بار دیگر درآستانه انزوا وتحریم‌های کمرشکن مالی قرار داده است. واشنگتن احساس میکندکه رفع تحریمهابخاطر معامله هسته‌ای با ایران، باعث شده که ایرانی‌ها بادست بازتر و پُرتر سیاست های تهاجمی خودرا درمنطقه علیه دولت‌های عربی و اسراییل دنبال کنند. همچنان ایران هرچند ازتوسعه تکنولوژی هسته‌ای دست کشیده، ولی منابع مالی خود راصرف راکت‌های پیشرفتهٔ میکندکه توازن نظامی را تا حدزیادی به نفعش تغییرداده وآنها دربرابر تهاجم اسراییل محافظت کند. این راکت‌ها قادر اندکه تمام شهرهای اسراییل راهدف قرار دهند. در این روزها، برخی از مقامات ارشد نظامی ایران با توجه به حملات جنگنده‌های اسراییلی بر برخی ازمراکز نظامی ایران درسوریه، ازحذف و نابودی اسراییل حرف می‌زنند. در افغانستان، آشکار است که حمایت ایران از طالبان اگر از یکسو در جهت بیرون ساختن ایالات متحده از اینجاست، ولی از جانب دیگر منافع اقتصادی این کشور را نیز تأمین می‌کند. اگر ترکمن‌ها با توجه به وضعیت امنیتی افغانستان پیشنهاد ایران را بپذیرند، افغانستان بزرگترین ضربه سیاسی و اقتصادی خواهد خورد.

این را نیزنباید فراموش کردکه افغانستان ضعیف نه تنها منافع پاکستان بلکه ایران را به خوبی تأمین می‌کند. وضعیت وخیم امنیتی در افغانستان مانع از آن می‌شود که تبدیل به یک مسیر پر رونق تجارتی و ترانزیتی شود و از جانب دیگرحکومت افغانستان قادرنخواهدبودکه دست کم درمورد مهار آبها که ایران به طورغیرقانونی و غیرمنصفانه از آن نفع می‌برد، قاطعانه عمل کند. طالبان نیز با ادامه جنگ ویرانگرکنونی منافع باداران پاکستانی و ایرانی خود را تأمین می‌کنند.

واضح است که دولت افغانستان در موقعیتی قرار ندارد که پاسخ مناسب به تلاشهای رقابت جویانه وخصمانهٔ ایران رابدهد. بخشی از سیاست‌مداران افغان به لحاظ سیاسی ومالی به ایران وابسته بوده وارگ نیز درحال حاضر با توجه به کشمکش باپاکستان، خواهان روابط تنش آلود باتهران نیست. به لحاظ داخلی، جنگ قدرت میان غنی احمدزی وسیاستمداران فارسی‌زبان (دنباله درصفحهٔ هفتم)

مشتاق احمد کریم نوری
فلشنگ، نیویارک
به افتخار روز جهانی خانواده

درفاصلهٔ چهارماه دونوشته راجع به شخصیت گرانمایه وپرمایهٔ جناب الحاج نورالدین خان نوری، یکی ازخدام صادق وپرافتخار کشور، قهرمان دوستی افغانستان،یکی ازپلیس های اکادمی دیده و از نویسندگان وورزشکاران باسابقه نشرشد.
نوشتهٔ اول بقلم جناب استادشمس الله رحیم مبصر ورزشی و یکی از بانیان پرورش حرفوی اندام وملقب به آقای عضلات افغانستان، متخصص ورزش و تربیت بدنی، ودیگر مضمونی بقلم آقای محترم امان کبیری نویسندهٔ چیره دست میباشد.
این هردوشخصیت نیزازشاگردان لیسهٔ حبیبیه اند که از دوران ابتداییه ومتوسطه شاگردان آنزمان رابه



یادداشته وخاطره ها دارند.

جناب الحاج نورالدین نوری با فرزندشان مشتاق احمدکریم نوری چون گنجایش جریدهٔ امیدنسبت به گذشته محدودشده، دراینجا فشرده وشالودهٔ ازهردومقاله راجع به همکارگرامی امیدجناب الحاج نوری وپیام امتناییهٔ فرزند ارشد شان مشتاق احمدکریم نوری، مطبوعاتی سابقه دارراکه به نمایندگی از خانوادهٔ گرامی وشاگردان نوری بزرگ ومعلمه صاحبه والدۀ گرامی شان داشته اند، به نشر میرسانیم :

با ابراز تشکر و امتنان از جنابان استاد شمس الله رحیم و امان کبیری، که راجع به یکی از خدام صادق، خدا پرست، وطن دوست، انسان نیکو صفات، شخصیت متدین و چند بعدی، صاحب قلم و نظر و اندیشه، جناب قوماندان صاحب نوری بزرگ که افتخار فرزندی شان را دارم، نوشته اند که قلم های شان در جولان باد!

خالصانه وصادقانه بایدگفت که هرکس بایدوالدینش راحرمت داشته باشدوبه راحتی وجدان وضمیر تمجید وقدردانی نماید، که اینجانب نیزبه راحتی وجدان وذهن آزاده منحیث یک ژورنالیست ومطبوعاتی وطن بامتنهای امانت نامه نگاری عرض مینمایم که اوشان همواره نماد وهیروی زندگی مان بوده اند، و هرآن چیزی که خداوندبزرگ برای من وخوهران عزیز وبرادران ارجمندم ارزانی فرموده، ازبرکت لطف وکرم ودانش وبینش، اخلاق مهربان وسجایای نیک والدین گرامی مان میباشد، که همواره مدیون ومرهون لطف ومرحمت الهی میباشیم که الحمدلله اوشان رادرکنارخود داریم، وصدای نرم ونفس گرم شان باعث تقویۀ روحی ما می باشد .

هکذا ازنشرات چاپی ووسایل ارتباط جمعی سمعی وبصری که ازاوشان قبلا نیزیادآوریهایی داشته اند وهم ازشخصیتهای گرانمایه وپرمایه نوشته وگفته وبچاپ رسانیده اند، صمیمانه ابرازامتنان قلبی میکنم، اسمای شریف شان درقلب وذهن مان درج میباشد وهمۀ شانرا درحفظ وعزت الهی می خواهم. همچنان از دوستانی که آن نوشته هارا در میدیای اجتماعی پسندیده (لایک) نموده و تبصره (کامنت) هایی نگاشته وتجدیدخاطره نموده اند اظهارمثنویت میشود. باتمنای عمردراز وسعدات دارین به کلیه دوستان، انشالله دربرنامه های تلویزیونی دریچه سخن ییادآوری وسپاسگزاری خواهدشد.

خودجناب قوماندان صاحب نوری بزرگ همهٔ شانرا درخاطردارند ودرقلب شان اسمای آنها درج می باشد. البته که برایشان دعای خیر ونیک مینمایندو پیام امتنانیه پیشکش داشته اند، چنانچه درجواب هردومحترمان استادرحیم و امان کبیری نوشتند: ای جوانی یادت بخیر! وبه آنهایی که سابق ایشانرا ندیده اند نوشت: ای که مارا در زمستان دیده یی با پشت خم –این زمستان را مبین ماهم بهاری داشتیم ! یا : خمیده پشت ازآن دارند پیران جهان دیده – که از خاک باز می جویند ایام جوانی را !

شایان یادآورiest که همواره برای فراهم سازی وزمینۀ فضای مساعد برای مطالعه و رشد فکری مان لحظهٔ فروگذاشت ننموده اند،

وبرای ایجادمحیط و فضای لازم وبه دوراز دغدغه، تاحدی که مقدوربوده بذل مساعی نموده، و تاکیدداشته اندکه هرگزازحرکت روبه جلو باز نه ایستی، بن بست همان جایست که ایستاده یی فاقد حرکت . بیاددارم که روزی گفتند: صفایی ندارد ارسطوشدن– خوشا پر کشیدن پرستوشدن – توکه پرندهاری پرستو شوی – بنشین درس بخوان که ارسطوشوی ! خوشحالم وشکرانه به درگاه یگانه ادا میکنیم که ایشان راجون کوه درکنارخویش داریم وعمردراز وسلامتی کامل شان را التجا می نماییم. به قولی: گرھزاران دام باشد در قدم – چون توبامایی نباشد هیچ غم . واکنون که خود پدرشده ام ازدههاوصدهاگیها وسخنهای معقول ومقبول شان این سخن نیزآویزهٔ گوشم هست وحلاهم یگان وقت برایم تکرارمی کنند: گویندکه سنگ لعل شود درمقام صبر– آری شود ولیک به خون جگر شود.

اینک فشردهٔ یادآوریهای جنابان رحیم و کبیری :

برای تعاطی خاطرشما به سلسلهٔ معرفی اشخاص، بزرگان، نخبگان، مورخین، سیاسیون، قلم بدستان، استادان، ورزشکاران وافسران وطن که درعرصه های مختلف ازخودمهارت، شطارت وصدافت نشان داده وافتخارات کسب نمودندومصدرخدمات نیک در جامعهٔ افغانی گردیده اند، باکمال احترام وبه پاس قدردانی ویادبودکسانیکه در گذشته بودند وجه آنانی که درقیدحیات اند، که درزندگی پربارشان یادآوری گردند وموردتفقد دوستان وهمکاران ووطنداران قرار گرفته اندومی گیرند، اکنون دربارهٔ یک ورزشکارسابقه دار قهرمان شش ساله ویک پلیس آگاه ومجرب کشورکه خدمات زیادی درشرایط دشوار وناهموارصادقانه برای مردم ووطن خودانجام داده اند، ذکرخیری نمایم .

این شخص ازجملهٔ پیشکسوتان بی بدیل عصرخودبوده که دارای شخصیت ومزایای نیک انسانی، مرد فرهیخته، باخرد، صادق، حاذق درمسلک خو ورشتهٔ پلیس، وفرهنگی صاحب قلم وسخن واز اشخاصی میباشد، آری این شخصیت گرامی واندیشمند محترم نورالدین خان نوری است. جناب شان فرزند فخرالدین خان نوری ونوایسهٔ مرحوم شمس الدین خان، که دردهۀ هشتاد عمرقراردارند، دریک خانوادهٔ متدین درگذرشوربازار شهرقدیم کابل متولدشده، تحصیلات رادرلیسهٔ حبیبیه تکمیل واکادمی پلیس راخوانده اند و در جرم شناسی تخصص دارند...

محترم نورالدین خان نوری متعلم مکتب حبیبیه بودویکی از قهرمانان ورزشی آن لیسه. وی علاقه خاص به دوش داشت وبرای مسابقات اتلاتیک آماده وشامل مسابقات شده ودرالمپیای هند شرکت کرد. این ورزشکارماهر درمسابقات ده هزارمتر که از قصردارالامان الی کلوپ عسکری ختم میگردید مدت شش سال قهرمانی رامسلسل ازآن خودساخته بود.

جناب نوری درمسلک پلیس نیز ازامموریت وسرماموریت پلیس تا مدیر ترافیک و لوژستیک وآمریت های جنایی، امنیت جرایم اخلاقی، تحقیق، سرقت وقوماندان امنیۀ چندین ولایت وچندین ولسوالی و لوی ولسوالی، استاد کورس های افسران و رئیس دروزارت داخله ایفای وظیفۀ بااخلاص وامانت داری نموده اند. جناب شان شخص حلیم، دانشمندعالم فرهیخته، صادق وحاذق وصاحب قلم قلم واندیشه بوده که همیشه مسایل فرهنگی وثقافتی ومسلکی رادرمقالات ونوشته هادرجرایدگونناگون چون پلیس دتولنی خدمتگار، هفته نامهٔ امید، ماهنامهٔ کاروان، کیوان، آییننه افغانستان وزرنگار به نشررسیده است.

اوشان بنابرنانهجاریهای رقتباروطن، بعداز سپری نمودن شش سال زندان کمونیستها، وطن راترک نموده ودرایالات متحده زندگی مینمایند. بلی، افغانستان امروز خراسان دیروز وآریانای پریروز در درازنای تاریخ وفراخانی جغرافیا باشندگانش ورزش دوست و ورزشکاربوده اند...

بایدگفت که برای دوبار نشست شاگردان لیسهٔ حبیبیه درایالت ورجینیای امریکا باحضورتعدادی ازاستادان بزرگوارینجاه شصت سال پیش آن لیسه به ابتکارآقایان داکترساویز، داکتردستگیر، داکترفهمی، امان نظام، انجنیرفتح، اسدمجددی، عمرملکیار، نورالدین نوری وتعدادی دیگربرگزارشد، که گزارش های آن درجریدهٔ امید وبعض دیگرنشرات چاپ شده، ونیزکتاب خاطرات استادان و شاگردان لیسهٔ حبیبیه که مدیرجریدهٔ امیدمشغول گردآوری آنست، شاید درآینده چاپ شود.

جناب نوری شش فرزنددارند، دودختر وچهارپسر. همسرشان بانو هما نادر نوری نیز یکی از معلمه های سابقه دار می باشندکه تارتبهٔ اول درمعارف کشورکارنموده ودریسا مکاتب مرکز ولایات اولادمعارف راتربیه وتعلیم داده اند.

سیدآقا هنری

هامبورگ

بیست و هفتمین سال تولدت مبارک

بیست وهفتمین سال جریده امید که امیدها بخشید به دنیای

مطبوعات برون مرزی وسرآمد جرایدشدتاپایه عرصهٔ وجود گذاشت ودنیای قلم زنان را جان تازه بخشید، درعالم یأس وامید بزرگان نویسنده وچیزفهمانی که درعالم هجرت وحتی از داخل وطن محبوب ما قلم برداشتند وحقایق را بالخاصه به علاقمندان ومهاجرین دردداشتهٔ مامیرساندند، هرهفته بی صبرانه منتظرشمارۀ جدید می شدند. بیاد دارم پنجشنبه هاکه خانه می آیم رأسا طرف صندوق پوست میروم خانم صدا میزد بیا من امیدت را روی میزگذاشته ام.

بنده که افتخارعضویت جریده وزین امید راداشتم برعلاوه نمایندگی آن در شهرهامبورگ جرمنی برایم نصیب شده بودهر هفته به تعداد چهارصد شماره درطرف چندساعت تمام میشد وگاه گاهی کمیاب وقیمتهابازاریاه هم میشد! باری مضمون بنام وزیر بد بوی نوشتم که راستی وزیرصحت عامه طالبان درشهرهامبورگ آمده بود واتفاقا من هم ازهمان دکان سودای روزمره خانه را می خریدم . طفلکی به مادرش گفت مادرمادر این آدم چطوبوی بد میدهد، منهم خودرا نزدیک کردم نزدیک بودکه است فراغ کنم، متوجه شدم که دکاندارهم بادو انگشت بینی خودرا نوبتی می بندد!

وردرآن حوض آب شوراست ویلید هریکی لوله همان آرد پدید

در آن ایام فامیل ما در شهر پشاور بود ونبشته ام راکه چگونگی زندگی وزیرصحت عامه طالبان را منعکس میکرد، روی صفحات مبارک امید بنام عوضی آوردم که درهامبورگ به تین ثانیه به فروش رسید وتیلفونم زنگ زد و آنطرف تقاضای صدشماره امیدکرد، که مدیرمدیرآن صدام را خالی نگذاشت و وپس فردای آن واقعه تکرارشد .

به امید امیدواران اضافه شدکه چند مغازهٔ دیگرهم تقاضای فروش کردند چون مسؤول جمع آوری پول فروش جریده هم بودم دکان داران مرابه فرق سرآب میدادند، فرداییاچهارشنبه ییاجمععه بیا، مثلیکه گدایی کنم دکان به دکان میرفتم، باتأسف که وضع مالی ام خوب نبود که وجهه را ازجیم میدادم و ازمنت آنها دوری می کردم.

به امید صحتمندی مدیرامید وفامیل محترم ومطالعین بادانش آن !/

لینا روزبه حیدری

وودبریج، ورجینیا

«**خبر از افغانی**»

ای برادر گاو خورد آن غیرت افغانی را

لاف ماند و باد برد ان غیرت افغانی را

غیرت افغانی اکنون شرح این بی غیرتان!

بزدلی، میهن فروشی کار این بی کسوتان !

نی هراسی از خدا و نی هراس ننگ و نام

هوش این بی غیرتان درحفظ جاه است ومقام

خون مردم در سرک چون آب باران بی بها

خانه اندر خانه در این خاک مغموم در عزا

زیر نام دین، نه مسجد ماند و نی بتخانه یی

هر کجا ویرانه شد، در هر کجا ویرانه یی

غیرت افغانی امروز مال مردم خوردن است

کاسه را بهر گدایی گرد دنیا بردن است

غیرت افغانی یعنی سست، یعنی بی اساس

مثل موشی نزد طالب زاری و صد التماس

غیرت افغانی یعنی لنگی پوشی با چین

چندشعار ولاف بیجا در رثای این وطن

غیرت افغانی یعنی هرچه چالست وفرب

ازبرای حفظ کرسی، ازبرای خویش وجیب

سال ها در چنگ این تزویر ها قربانی ام

آه ! که بیزار ازشعار «غیرت افغانی» ام

دراخیرمطلبی راکه آقای کریم مشتاق نوری دربارهٔ روزمادر باعنوان (روز مادر مبارکباد) نوشته، می آریم : به دنیا آمد تا دخترکسی باشد، ازدواج کردتا همدم وهمسفرکسی باشد، اولاددار شدتا مادرکسی باشد، سه دهه تدریس نمودتا مادر معنوی طلاب معارف وطن باشد.
عمرت درازباد به ایام مشتری– مازتوبرخوریم توازعمر برخوری !

روزت مبارکباد ای مادر! مری ودیرسابقه دارمعارف افغانستان عزیز، ای مادرگرامی وپرافتخارم بانو نوری بزرگ ! این نوشته اهداست به پیشواز روزجهانی خانواده، که همه ساله در۱۵می از طرف ملل متحد، بعنوان اهمیت کانون گرم خانواده ونقش زن دراجتماع تجلیل میشود. این روزمیمون به همه خانواده های گیتی مبارک باد !/



عنوان کتاب: بابہ حیدر - مجموعه داستان های کوتاه نویسنده : دیپلوم انجنیر خوژمن علمی

ما رشتهٔ سازیم، مپرس از ادب ما

صدنغمه سرودیم و نشد بازلب ما

(ابوالمعانی بیدل)



انجنیر محمدنعیم خوژمن علمی

خوانندهٔ گرامی جریدهٔ مردمی و وزین امید، مصراع بالایی حضرت بیدل را درآغاز نوشتم که درحافظه بگذاریدتاوقتی که متن مضمون تقریظی را که به قلم آقای ادیبار زرینگر به رشتهٔ تحریر آمده، به شماعرضه بدارم. اما

اولتر ازمه چندسخن ازگفتار

ناشراین مجموعه آقای واصف

حسینی را ازصفحهٔ اول کتاب جناب خوژمن علمی، که درمطبعةٔ سپین زر میلادچاپ شده،

ارائه کنم.

«روزی علمی صاحب (که بااو درادارهٔ خدمات شهری اُشاروالی ، یعنی بلدیّه یا شهرداری{ کابل همکاربودم)، یک دوسیه که درآن تعدادی ازکاغذهای دستنویس راکه به قلم خودش- انجنیر، نویسنده وکارآگاه و کارفرما و قصه پرداز- تحریریاخته بود، به من سپرد تابخوانم وبرای چاپ محتویات آن اقدام بکنم. دوسیه راگرفتم. کاغذهابه مرورزمان پراکنده وغیرمرتب شده بودند، آنهارا یکایک ترتیب نموده وبادقت تمام خواندم. نوشته هاییکه در هرکدام آن هزاران درد وهزاران حرف وصدهاقصهٔ ناگفته، دیده واحساس می گردد، و خواننده را وا می داردکه هرکدام از این نوشته هارابادقت تمام چندین مرتبه بخواند تابه محتویات، ژرفنگری وعمق احساسات نویسنده برسد. در این نوشته هامی توان ازروزهای سیاه وتلخ، ازکاکگی وعیاری مردمان غیور، استاد موسیقی، حاکمان ظالم وده هاموضوع مهم وسمبولیک دیگرکه دراجتماع و زندگی روزمرهٔ مامردم به وقوع پیوسته است، یادآوری نمود.

به همین جهت کنجکاوای ام بیشترگردید تااینکه مسئولیت و وظیفه گرفتم تا این نوشته هارا ازاشکل پراکنده و از قفس دوسیه رهایی بخشم. تایپ نوشته هارا آغازنمودم وبخاطراینکه درهنگام تایپ نمودن اغلاط املائی و سکتگی درمتن رونما نباشد، هرکدام آنرا غرض روخوانی خدمت علمی صاحب میبردم تاایشان خودبر اصلاح آن اقدام نمایند، هرکدام ازنوشته هارا که میخواندند برعلاوهٔ اینکه اصلاح مینمودند بعضی ازنوشته هاکم وبعضی هارا زیاد واز تایپ شدن بعضی هم صرفظرمی نمودند...»

حال درپی گفتارناشر، قسمتی ازبیانیۀ محترم ادیبار زرینگرکه زیرعنوان «کشش احساس ادیبانهٔ خوژمن»درصفحهٔ چهاردهم کتاب به نشررسیده، وبا همان مصراع ماندگار حضرت بیدل :

ما رشتهٔ سازیم مپرس از ادب ما صدنغمه سرودیم ونشد بازلب ما چنین مینویسد : «رشتهٔ سازی که با زخمهٔ احساس به نوامی آید، پرندینه تار باریکی است که باآوای فرورفته دردلها، مایهٔ درجان هامیشود. این شور زندگی که آدمی را هرگزآرام نمی گذارد. پس شوریده بی میبایدتاحوالی از شوریده دلی بیابد. روزهاچون (آبها) در گذاراست وآبهاکه مایهٔ پاکیزگیها میشود، دایمی دلهای غنوده در تیرگی راه پالایش میگیرد. روزگارزیادی بودکه من ازنویسندهٔ پرشور، شور دیده دل قصهٔ آبها بدور افتاده بودم. مردی که با خموشی جان صدزبان سخن برنگاه می آورد وبا ایماهزاران سرودی از محبت به نوا میرساند. مردی که باکارهای مکانیکی، راه تفکر میبوید ودر چشم اندازی از روزنهٔ انجنیری، باعشق به ادبیات احساس رابه یاری می طلبد. سخن ازانجنیر ادیبی درمیان میگذارم که دایمی دل در وادی عرفان می نهَد، ما با ادیب عارف وانجنیر ادیبی رویاروی هستیم که درراه احساس باهمهٔ جان و باهمهٔ تن به پایمردی آوای برخاسته ازدل، طریقه یی ازمحبت می پوید.

بلی از(خوژمن) میگویم، ازانجنیرادیب و از ادیب انجنیر، خوژمن که وابسته به تبارنام آوری ازخانوادهٔ بزرگ ودیرینه روزگار(خانعلوم) است.در آخرنام خود باتخلص معروف (علمی) مشخص میشود. روزگار زیادی میشود که من خوژمن علمی رامیشناسم، این شناخت که ریشه درآبهای همیشه موج و زلالینۀ فکروفرهنگ وادیات ترمیکند، نه آن شناختیست که امروزینه با پابر رکابی رسیدن به خواستهای پنهانی ضمیرسیاه به کارمیبرند. چندی پیش میخواستم باوی ازنو دیداری تازه کنم، اودرحال برخاستن ازدستگاه کاری اش، برای به سامان رساندن کارهای روزانه راهی ادارهٔ یکی ازهمتایان ادارهٔ خویش بود.

اما بانگرش برمن، یکبارگی ازعزم پیشین خودمنصرف شد و مصرانه به هماوایی پرداخت. آنگاه پس ازاندک گفت وشنود ادیبانه کتاب هایی راازمن گرفت وکتابی راه من سپرد. کتاب وی که دستمایهٔ دید و دریافت واحساس واندیشهٔ هنری اومیباشد، مجموعه ای ازده قصه وگزارش ادبی است، واین مجموعه که توسط جوان فرهیخته واصف حسینی که خودنیز از خانوادهٔ جلیل القدر حسینی های کابل میباشد، پس ازتایپ کمپیوتر، برای بازنگری بدست من رسیده، سبب شدکه باگرمی افزون روزی رابامطالعهٔ آن خوش بگذرانم.

آب ها، خرس سفیدهمسایه، سکینه، آشنا، شیطان، استادموسیقی، پهلوان، حاکم ظالم، بابہ حید و بقه گک، نبشته هایی استندکه انجنیرخوژمن علمی را درروای یک نگارندهٔ ادیب باتجلی ازاساس نهایت پالودهٔ انسانی به نمایش می آورد. ولی که با دیدویژه شناخت افرون ودریافت عالی، نمادی ازغم هاو خوشی های مردم خویش درتمامی گوشه کناراین سرزمین غمزده است، با زبان زیبای عاطفه درنبشته های خود بیانگرواقعیت هایی میشودکه درسیاه، سپید روزگار ازنظرچه آدمهای دیگر تاهنوزهم مخفی مانده است...»

من درسلسلهٔ معرفی نشرات، اینک منحیث یک نمونه ازنثر انجنیر خوژمن عزیز، قصهٔ (بقه گک) اوراکه به شماازقلم خودش ارائه می دهم:

«بقه گک مدت هابودتنها زندگی می کرد، به یادنداشت پدرو مادرش را واین را هم نمی دانست که چطوردرآن چاه متروک افتاده، از بیرون چاه چیزی بیادش نبود ونمی فهمید. صبح هاباروشن شدن هوا به شکارپشه ومگس وبعضا کرمک های بغل غلتیدهٔ چاه میپرداخت واکثرا دررقابت شدید باجولای خون آشام داخل چاه بودکه هم بالای چاه وهم وسط چاه وهم آخرچاه شکارگاه اوبود وجال های خودرادرهمه جای چاه پهن نموده واگر تصادفا مگس یا پشهٔ اجل گرفته ازجال او خطا وجان به سلامت میبرد وبه آخرهای چاه می رسید، ازحملةٔ سریع وبرق آسای بقه خلاصی نداشت ! ساعتهابه آبیازی ازین سرچاه به آن سرچاه مشغول بود وانواع زیرغوطه وسرغوطه رامیدانست، نه یاری داشت ونه یابوری، دنیایش به اندازهٔ گردی چاه بزرگ ودانستی هایش به اندازهٔ هست وبود پایین چاه وسعت داشت، شکایتی نداشت وراضی بود. خواستش به اندازهٔ فهمش کوچک بود.

ازقضای روزگار دوکفتر دربالای چاه مسکن گزیدندو درسوراخ سنگهای چاه آرامگاهی داشته صبح تاریک می پریدند وشام های گاوگم برمیگشتند.

روزهاگذشت ودربش هاهیچ تغییر وتحولی نبود. بجزشب و روزکه چون برق میگذشت وعقبگرد نداشت . مدتهاسپری شدکه خلاف عادت سروکلهٔ کفترها درروشنی پیداشد. خس وخاشاک آوردندوآشیانه بنا نهادند، که فرصت صحبت ودیدار نداشتندکه ایشان راستخ تلاش خانه وکاشانه وچوچه بود. بقه گک راکه فرصت صحبت ودیدار میسرشده بود، هرچه تلاش کرد صدایش بجایی نرسید وبا آنها رافرصت شنیدن نبود. دربغل سنگ چسپیده کوشید بالاروی یکی دوستگی بالاشد مگر به پشت درآب افتاد، مأیوس نشد ودوباره وسه باره تکرارکرد، عاقبت نداشت نمی توانست بالا بیاید، چاه بلند بودو سنگ هالشم ولغزان. بقه گک قبول کرد که آتجاباشد ورفت وآمدکفتر ها وپروازرا درآسمان وگردی چاه ببیند. شایدروزی دل سنگ کفترهابه رحم بیاید وچندنول گپ با او ردو بدل کنندو ازدیدگی ها وشنیدگی ها بگویند !

کفترها باشور وشوق وماهرانه آشیانه راساختندو یکی ازآنهاکه ظریفتر و کوچکتربود درآن نشست ودومی لب چاه نگران وانتظار. بقه گک باز به تلاش پرداخت، قروق قرون کرد، جست وخیز و زیرغوطه وسرغوته تاثیر نکرد، دل کفتر هاجای دیگربود وبه بقه توجه نداشتند. بقه گک درکنجی و لای درز زیرسنگی نشست وبه قروق قروق مشغول شد. روزهایکی پی دیگر بسرعت میگذشت وبهمان سرعت کفترهابه نوبت درآشیانه می نشستندوجای عوض میکردند واو رفت وآمدکفتر هاراتماشامیکرد ونوبت شانرا در نشستن...

بقه گک هرچه تلاش کرد ودانستنی هایش راجمع، عقلش قددناد که در آشیانه چه میگذرد وچرا کفترها به نوبت درآشیانه می نشینند درحالیکه سابق ازصبح تاشام گم بودند. نمی توانست ازسنگهای لشم چاه بالا برود. کفترها با اوحرف نمی زدند، وسیلهٔ دیگرموجود نبود، تنهایی وبی وسیلگی، بیچارگی، چه دردناک است و رنج آور. ناچار ولاعلاج تن به صبرداد وانتظار، تازمان حل مشکل کند یاحادثهٔ به وقوع پیبوندد وازین حادثه گره بگشاید... روزهامیگذشت، کفترها درلانه ساعت هاسینه داده می آمدند و برمی گشتند و باآمدن شان دربالا صداهای جیک جیک شنیده می شد، بقه گک حیران و کنجکاوتر درپایین. بالاخره طلم شکست، ول بزرگ وچشمان بیرون برآمده وبی تناسب، سری پر و بی ریخت ازلانه کله کشک کردوبآآمدن کفترها شروع به جیک جیک وبال زدن کردند ودانه را ازحلق پدرومادرمیگرفتند وبا عجله فرومی بردند.

نبقه گک که نه پدردیده بود ونه مادر، نه فهمش قد میدادکه بین اینهاچه احساس مقدسی موجوداست، حیران ونادان تماشامیکرد وکنجکاوتر. زمان پیش میرفت وچوچه کفترهابزرگ وبزرگترمی شدند و پرو بال شکل می گرفت وحالا می توانستندبه لب چاه پر بکشند وبیرون رانظاره کنند.

دراین جست وخیزهای چوچه کفترهابودکه حادثهٔ بزرگی در زندگی بقه به وقوع پیوست. سنگی ازیربای چوچه کفتر خطا خوردوبیکه راست بطرف فرق بقه سرازیر شد وسوراخی دردهانهٔ چاه بوجودآورد. بقه که درشکار پشه و مگس وسرعت حمله استاد بینظیربود به یک چشم زدن خطراا احساس کرد وسرعت زیرآب رفت. اگرچه سنگ برفرقش رسید ولی ضربه نداشت وبقه ازکنج دیگرچاه سربرآورد. ترسان چارطرف رابرانداز کرد، خطررفع شده بود ولی لولهٔ زردی ازدهانهٔ چاه تاآب دیده میشد. شعاع زردرنگی به اندازهٔ پول فلزی روی آب چشمک می زد، اول ترسید از دور دورش چرخیدهآهسته آهسته نزدیکش آمد، دور زد داخلش رفت، گرم شد خوشش آمد، چاه روشن شده بود.

اولین باربودکه چیزی میدیدکه هم اورا گرم وهم چاه راروشن می ساخت. خوشحال وذوق زده دور نورچرخید، زیرآن وسرآن رفت وآمد، مسرورشد و راضی وفراموش کردچه حادثهٔ هولناکی گذشته است. چوچه کفترکه افتادن سنگ و رفع خطر واین حالت ذوق زدگی بقه را بابش مهای ازحدقه برآمده نگاه می کرد، اولین بار نول به سخن گشوده گفت چی جشن وخوشی که زیر غوطه و سرغوطه می زنی، در حالی که نزدیک پچق شده وبه آن دنیارفته بودی؟

بقه گک که نمی خواست فرصت راازدست بدهد درحالیکه ازروشنی وگرمی نورلدت می برد، گفت: چشم نداری ونمی بینی که چه نعمت بزرگی نصیب من شده که هم گرم می سازدوهم روشن، تاحال همچوچیزی ندیده بودم و تو هم درعمرت ندیده ای ! دوچوچه کفتر که درآن بالاها همه روزه شاهد برآمدن ونشستن آفتاب بودند واز نور وحرارتش برخوردار، گفتند اینجا ازاین نعمتها زیاداست. بقه گفت چقدر؟ گفتند بسیارزیاد، گفت برابر همان ستاره ها که شب ها درآسمان روی چاه می بینم؟ گفتند نه بسیاربسیار زیاد. گفت برابر گردی چاه؟ گفتند نه، بسیار بسیارزیاد. چوچه کفترهاهرچه کوشیدنددلیل و دلایل آوردند، بقیه گک قانع نشد وگفت دروغ می گویند ازگردی چاه گردی آسمان بالای چاه کلاترچیزی دردنیا وجودندارد! چوچه کفترها مأیوس شدند ویکی ازآنها فیلسوفانه سر و نول جنباند وگفت: مادرم دست گفته که فهم هر کس به اندازهٔ (محیط)زندگی اش است، ونمی داندکه آفتاب بی نهایت است و نورش عالم گیر...» این قصهٔ خوژمن عزیز جنبه های انتقادی گوناگون دارد اما زیادترمقصدش انعکاس جهالت ومحدودنگری بقه گک است که جزآنچه درزندگی درمحیط اجباراً برایش میسرکرده، دیگرچشم اندازی برای دیدن واقعیت هاورویدادهای جهان بیرون ازچاه نداشته باشد...

همین لحظه یادم ازداستانهای کوتاه نویسنده و ناقدبزرگ فرانسه (له فانتن) میآیدکه همیشه انتقادات خودرا ازنابربریها وزور گویی ها وحق تلفی های جامعهٔ وقت، درلباس استعاره هاو شباهت های تند وتلخ به زندگی حیوانات وپرندهگان تبارز می داد، چنانچه در داستان (گرگ وبره) قصهٔ بردهٔ نوباوه وازجهان بیخبری راسر می دهدکه روزی درکنار دریاحهٔ جهت رفع تشنگی به نوشیدن آب مصروف می باشد، از قضا گرگ هنگامه طلب وحریص شکار کدام حیوان ازخود ضعیفتر حین چشم چرانی وآب خوردن از سرچشمهٔ دریا بره گک را می بیند و با بهانهٔ بی اساس وپراز دروغ وبهتان بر بره فریاد می زندکه ای حیوان گستاخ چرا آب نوشیدنی مرا خت وگل آلودمی سازی؟ بایدهمین حالابه جزایت برسی! بره گک لرزان وترسان جواب می دهدکه جناب گرگ! شما از بالای دریآب می نوشید و من ازپایین، چطورمی توانم آب شمارا گل آلود سازم؟ گرگ این جواب وچند دلیل دیگربره گک را به شدت ردکرده وجهت انتقام ناروا بایک حملهٔ خون آشامانه بره گک را ازم می درد... وا اسفاکه درین شب وروزگرگ های آدمخور و دهشت افکن درکنتهٔ مظلوم انسان های وامانده و بی دفاع داخل شده یکی رایِ دیگر ازپا در می اندازند وبه خاک وخون می کشانند، وکسی به فریادشان گوش نمی دهد وهیچ کسی به داد شان نمی رسد. شاعراندیشمند فریدون مشیری درمقایسه باگرگ های حیوانی، گرگ های درونی ونهادی انسان ها راکه از راه راست وکرامت انسانی دور و گمراه شده به رهبری و(دنباله درصفحهٔ هفتم)

نصیراحمد رازی
سدنی ، آسترالیا
واژه های همسو با تصوف

(دنبالۀ بخش های پیشین): */ایمان : اعتقادقلبی به کسی یاچیزی،*
خواجه نصیرالدین گوید: *ایمان درلغت تصدیق باشد یعنی باور داشتن، ودرعرف اهل تحقیق تصدیقی خاص باشدوآن تصدیق بود به آنچه علم قطعی به آن حاصل است، وپیغمبر علیه السلام فرموده است، ومعرفت پیغمبرمنفک نباشد از معرفت پروردگار قادر عالم حی مدرك سميع بصير مريد متكلم که پیغمبر را فرستاده است، و قرآن به محمدمصطفی (ص) فرستاده واحكام فرایض و سنن وحلال و حرام، بر وجهی که همهٔ امت را بر آن اجتماع باشد، بیان فرموده است.*

پس ایمان مشتمل براین امورباشد واین قدرقابل زیادت ونقصان نباشد، چه اگر کمتر ازاین باشد ایمان نباشد، واگرزیادت ازاین باشد آن زیادت کمال ایمان بود ومقارن ایمان ونشان او باورداشتن آن میباشدکه چه دانستنی وگفتنی و کردنی باشد، بدانند وبگوید وبکنند وآنچه ازآن احترازفرموده باشد احترازکند. واین جمله ازباب عمل صالح باشد وقابل زیادت ونقصان نباشد و لازم تصدیق مذکورباشد وازاین جهت ذکر ایمان باذکر عمل صالح درموده در همهٔ مواضع .
پس ایمان عبارت از تصدیق ووثوق واطمینان، ومقابل کفر است وبه معنی خضوع وانقیاد وتصدیق مطلق وفضیلت وثبات آمده است.

کاشانی گوید: ایمان درست آن است که مومن درعقیدهٔ خودبه درجهٔ یقین رسد واین متفاوت است. طایفهٔ دردنیا به علم البیقین بدانند وعدهٔ به عین یقین.
هموگوید: ایمان اصل یقین بود وعلم یقین وعین یقین وحق یقین فروع آن وآنها درجاتی است، بعضی فوق بعضی .

ایمان راهتداد واندی باب است که بالاترین ابواب شهاده لاله الاالله است وپست ترین مقام وباب آن ملامت نفس است.
ایمان بردوقسم است، یکی ایمان درظاهر که اقراراست ودیگری ایمان به باطن وتصدیق به قلب، که در قسم اول علاوه براعتقاد قلبی عمل هم لازم است.
خواجه عبدالله گوید: ایمان دوقسم است یکی از روی برهان، یکی ازروی عیان. برهان ازراه استدلال است، عیان یافت روز وصال. برهان استعمال دلایل عقول است، عیان رسیدن به درجات وصول است ... (فرهنگ اصطلاحات عرفانی)

خضر : بعضی خضر راازپیامبران بنی اسراییل وبرخی بنده ای ازبندگان خدا، همچو لقمان دانسته اندکه علم بسیارداشت وبدان جهت بدین نام خوانده شد که روزی روی سنگی بنشست، چون برخاست از زیر آن سنگ گیاه سبز رسته بود. (بلعمی،۱/۴۶۴) برخی خضر رابا الیسع و بعضی با الیاس وگاه با لیا و ارمیا مطابقت داده، حتی سفرموسی و یوشع راکه درقرآن (کهف۶۰) وبعد نیزاشاره شده، مأخوذ ازشفرالیاس و الیسع دانسته اند.

خضر برآب حیوان نیزدست یافت وتا رستخیز جاودانه شد.
ازین رو برخی منابع او راسرکردهٔ لشکر اسکندر یا ذوالقرنین دانسته اندکه درنتیجهٔ تقوای خود ویا به دلیل اینکه چون برمقدمۀ لشکر اوبود، به نوشیدن آب حیات نایل آمد، ولی اسکندر (ذوالقرنین) ازآن بی نصیب ماند. خضرراهنمای دریاهاست، هرکه در دریاه راه گم کند اورا راه نمایدوهرکه بمیرد براو نماز کنند. نام خضردرقرآن نیامده است، امابسیاری ازمفسرین مفهوم آیهٔ۶۵ سورة كهف رامربوط به اودانسته ونوشته اندکه موسی به طلب خضر شدتا ازاو علم بیاموزد، زیرا خدابه او وحی کرد که من درزمینه بنده ای ازتو عالمتردارم ونام او(خضر) است.
ازاین روموسی بهمراهی یوشع بدنال ماهی دریا فرورفت و وقتی ازمجمع البحرين بازگشت، خضررا درحال نمازیافت، باهم به راه افتادند وخضر دراین سفر باسوراخ کردن کشتی وتعمیردیواری مخروبه وکشتن یک طفل، شگفتی واعتراض موسی رابرانگیخت وازچشم اوپنهان شد.

عرفا خضر و الیاس را در زمرة اولیا شمرده اند. به نظر اینان، خضر نمونهٔ عشق وموسی مظهر عقل است که درهسفری خضر، ناتوان است. آب حیات در درون ظلمت جای دارد و خضر که پیر طریقت وزندهٔ جاوید است، سالک را بدان راه می نماید. مطابق روایات، خضربر افراد بخصوصی ظاهر می شود. برای اولین بارسنایی ازملاقات باخضرسخن به میان آورد. عامهٔ مردم نیز معتقدند خضر برای افرادی که بخواهد ظاهر می شود ومشکل آنهارا ازراه برمی دارد وحتی طریقهٔ خاصی برای حاضرکردن خضر پیشنهاد کرده اند.(فرهنگ اساطیر)

عنایت : درنزد عارفان توجهٔ حضرت احدیت به سالک وعارف کامل است. انصاری گوید: سعادت بندگان عنایت است وآنجاکه عنایت است پیروزی راجه نهایت است؟ کار جذبۀ الهی دارد، مغناطیس عزت وککش عنایت، هرکجا کششی بود آنجا کوششی بود. هرکجاصدقی بود آنجا تصدیقی بود، هرکجا تصدیق بود دلی بود، آنجاکه دل بود فتحی بود، آنجا که فتح بود سعادت بود. خنک آن بنده که اهل این قصه بود... الهی، عنایت تو کوه است وفضل تو دریاست.

داکتراحسان انتظار

دوگانگی زبان

تغییردادن کلمات موجوددریک زبان دوعلت دارد:اول اینکه بعضیها به این مفکوره اندکه زبان بایداز کلمات اجنبی پاک شود. این طرز تفکراساس علمی نداردزیراتقریباًهیچ زبانی درجهان وجودنداردکه فاقدکلمات اززبانهای دیگر باشد. کوششهادرین زمینه به ناکامی منجرگردیده است. طور مثال، یک زمان ایرانی ها خواستندکلمات عربی را اززبان خودبیرون سازند، کلمات عربی از دروازه بیرون ساخته شدند اماکلمات فرانسوی مثل(مرسی، یعنی تشکر)، آسانسور وغیره از طریق پنجره داخل اطاق گردیدند. مشکل دیگراین است که این پرنسیب خالص سازی درهمه موارد یکسان تطبیق نمیشود. کلمات غربی که شایداقلاًبیست درصد کلمات دری وپشتو راتشکیل میدهند نیزاززبان بیگانه وام گرفته شده اند. چرااین کلمات نیزاززبان خارج ساخته نمیشوند؟ اگر ادعاشودکه عربی زبان قرآن است، پس چرا کلمات ترکی مثل (ولس) ودیگرزبانها اخراج نمی گردند؟ دلیل آن واضح است، سیاست و تعصب در مقابل اقوام جانب مقابل. اکثراً جنجال ها (مظاهرات، کسر معاش هاوغیره) به ارتباط کلمات پشتو ودری می باشد. این دلیل دیگرتغییردادن کلمات درزبانهای افغانستان می باشد که نتیجهٔ آن صدمه بروحدت ملی ودولت سازی درکشوراست.

طوریکه گفته آمد، کلمات وامی بایددرقالب فونالوجی زبان هدف درآیند. ازمهین لحاظ کلمات وام شده، مثل workshop بعضاًورکشاپ باتلفظ میگردد، باتلفظ اصلی آن که درزبان انگلیسی فرق میکند. امااین اصل درموردکلمات وام شده ازعربی مدنظرگرفته نمیشود، چنانچه استادان زبان وادیات میگویندکه مثلاًکلمۀ (اناث)عوض/onasکه معمول است باید//enasتلفظ شود، زیرادر عربی همین طور میباشد. این کارنیزغیرعلمی می باشدکه نباید انجام شود،چه این امر درموردتلفظ کلمات وام شده اززبان های دیگرغیرازعربی صورت نمی گیرد.

دروامگیری کلمات بعضاًواقع میشودکه ترجمۀ کلمات مشکل وحتى غیر ممکن میگردد.اینگونه کلمات بیشتربه مصطلحات عملی و تخنیکی متعلق می گرددکه بنابرملحوظات عملی ومطالعه وغیره بهتر است خودآنهادرزبان هدف اقتباسش گردد. کلمات مثل (فونیم)، (پرگماتیک)، کمپیوتر،سافتویر،هاردویر، کلک click، سایتsite، وب webوغیره ازین جمله میباشد. ترجمۀ این کلمات یااینکه غیرممکن است یاآنکه معادل آنهابه اندازهٔ کلمات اصلی نامأنوس هستند.

مشکل بزرگ معادلسازی دروامگیری کلمات هماناترجمۀ تحت اللفظی می باشدکه افهام وتفهم را دچارسردرگمی می کند. (پولشویی) را مثال می آوریم که از آن درصدای امریکاکارگرفته می شود(شاید دردیگرسانه هاهم مورداستفاده قرار گرفته باشدکه من ازآن اطلاعی ندارم،)اماپولشویی رادراخبارصدای امریکاکه از طریق رادیو تلویزیون ملی درکابل هرروزساعت سه عصربه وقت کالیفورنیا پخش می شود)، درزبان انگلیسی هم لباس می تواند چرکین باشد: Dirty Laundry, Dirty moneyبناامنطقی به نظر می رسدکه گفته شود،اما در زبان دری وضع به این طورنیست، می گویند /لباس چرکین است/. ولی به ارتباط پول گفته می شود(پول حلال یاحرام/، ویا/پول مشروع وغیرمشروع). درزبان دری نمی گویند/پول چرکین /بناعبارت /پول شویی /برای دری زبان های که انگلیسی نمی دانند، مفهومی ندارد، زیرااترجمۀ تحت اللفظی می باشد.از همین لحاظ ترجمۀ روان money laundry// به زبان دری /حلال سازی پول/یا/مشروع سازی پول/ خواهد بود.

به همین ترتیب ترجمۀ//on the tableبه ارتباط مذاکرات بین دوطرف منازعه به /روی میز/تحت اللفظی است که باید/مطرح بحث /درزبان دری گردانده شود. درامریکاودیگركشورهای غربی مذاکرات روی میز صورت می گیرد و بکارگیری/روی میز/ منطقی به نظر می رسد اما در افغانستان روی میز، دوشک و حتی پلوان مزرعه مسایل راحل وفصل می نمایند. (دنباله درصفحهٔ ششم)

کوه کی فرسود ودریا کی کاست؟ عنایت تو کی جست، فضل تو کی واخواست؟ پس شادی یکی است که دوست یکتاست. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی)

کرسی : کرسی درلغت به معنی تخت کوچک و فلک هشتم و اشاره به آیهٔ۲۵۵ سورة بقره (آیه الکرسی) نیزهست. پیامبراسلام (ص) آیه الکرسی را سید همهٔ قرآن خوانده، زیرا دراین آیه که حدودپنجاه کلمه است، زیرهر کلمه پنجاه برکت است وهرکس آنرا دروقت خفتن بخواند، جبرئیل یا فرشتگان او راز دیو وپری وجملۀ بلاها و آفت هاتاصبح نگاه دارد وهر کس بامداد بخوابد تاشابانگاه، درپناه خدای عز وجل باشد وهربیمار که بخواند شفایابد. / (دنباله دارد)

شمال کالیفورنیا

فال حافظ

حال من بدنیست غم کم می خورم

آب می خواهم سرابم می دهند

عشق می ورزم عذابم می دهند

چند روزی هست حالم دیدنی ست

حال من از این وآن پرسیدنی ست

گاه بر روی زمین زل می زنم

گاه بر حافظ تفاعل می زنم

حافظ دیوانه فالم را گرفت

یک غزل آمد که حالم را گرفت

«ما ز یاران چشم یاری داشتیم»

خودغلط بود آنچه می پنداشتیم !!

موسی ظفر

در باب سرشماری هوایی

کریمای بیخشای بر حال ما

بز وگوسفند و سخیداد ومن

فریبا و زهرا و سید شهاب

علی خان بیچاره چون یخ بده

به تصویرستلایت افتاده مار

شکایت نبود ار یکی دو نفر

به جان عزیز تو ای دادرس

تو ای کردگار غنی و عطا

به حق حبیبیت کم ویش کن

افغان ننویسید ! افغان ننویسید !

ایزار و پیزار و شال و تمبان ننویسید

در تذکره ام پلییز افغان ننویسید

افغان ننویسید – افغان ننویسید !!!

دینم به توجی ای که توخود کفرنمایي

هستم هستم ، ولی مسلمان ننویسید

در تذکره ام پلییز که اخوان ننویسید

افغان ننویسید – افغان ننویسید !!!

اصلن به شمانیست غرض چونکه ندارید

مشروعیت !!! بی سر وسامان !! ننویسید !

در تذکره ام پلییز شیطان ننویسید

افغان ننویسید – افغان ننویسید !!!

در تذکره ام کشمش و تلخان ننویسید

جلفغوزه نویسید مگر ز لغمان ننویسید

در تذکره ام پلییز افغان ننویسید

افغان ننویسید – افغان ننویسید !!!

هرچندکه ما شیر نبودیم و نه هستیم

اشتر نه، شتربان نه، شتروان ننویسید

در تذکره ام کوچی افغان ننویسید

افغان ننویسید – افغان ننویسید !!!

امید که کسی ره بدش نامده باشه !!!

<i>شعرا ز بانو د ماب و هل</i>	<i>یاد وطن</i>	<i>خط از شیبش</i>
<i>عسرت کز د یو وطن دور خټه ایم</i>	<i>میس در ماهی دل که بهدل خفته ایم</i>	
<i>شبۀ برای تیرگی روز هم وطن</i>	<i>چټی نه سټه ایم وز دور خټه ایم</i>	
<i>چندان خټه د غلم سټو که هر کلام</i>	<i>در خټه شټه د ه خټه ایم</i>	
<i>تخم سټی رشټه د تبخیض قوم دین</i>	<i>نټ نه خټم د ما غل خټه ایم</i>	
<i>از بیکه هر خټ به سټت از دل پر</i>	<i>ماند پران خټانه که گاهې خټه ایم</i>	
<i>چس همزبانی د هم کټوړی نماند</i>	<i>از بیکه به هم وطن خویش بد خټه ایم</i>	
<i>در دام جیل پرده بست د خټه ایم</i>	<i>یکدانه هم گوهر زویش نه خټه ایم</i>	
<i>دشمن به تیرگی بنمونه شټ وټوې منډه</i>	<i>او هر ټیگفت یاده، به تیر لږ خټه ایم</i>	
<i>سټینه ماهی دل بهر پر از بهار کین</i>	<i>ای دای خټت بد که بهارش نه خټه ایم</i>	
<i>د وږب، طبع مارا کړ دا، تو دین شوه</i>	<i>تا زیر پر خټه تره می دوی نشسته ایم</i>	

(ازرخنما – فیسبوک عزیزاحمد فرد)

مرحوم زین العابدین عثمانی فرانکفورت - آلمان

گذر تبلی کوچه

گذرتبلی کوچه دربین بازارکتابفروشی، پنبه فروشی وچوب فروشی، گذرگاه فروشی، مندوی آرد، فعلاهم شاخهٔ آن قراردادرد که نسبت کشیدن جادهٔ میوند، تقریباً ازبین رفته وازین گذرچیزی بجزیک راه که بی نهایت ناپاک است، ازداخل کاه فروشی به تبلی کوچه می برآید، دیگرچیزی بچشم نمی خورد.

درین گذردرسابق جهازهای تیل کشی وجودداشت که از شرشم، زغر، کنجدوامثال آن تیل استخراج میکردندوجهت تنویر منازل وبازاروهم خوراکهٔ مردم به بازارعرضه میکردند. درین گذر دکان های بنیه گری کاکانقشبند، تیل فروشی، ارزن، مسور، تیل آفتاب پرست، پنبه دانه وغیره فروش میشد. کاکانقشبندخودش بیچاره به مرض چشم دردی مبتلابودوهمیشه بخاطرجلوگیری ازدرد چشم، تکهٔ زردرنگ به پیشانی خودمیانداخت، ولی اوهمیشه به نگه داری بلبل سنگ شکن و قچ شوق داشت وقچ خودرا به باغ مرحوم قاضی فیض الله خان یامرحوم بابرشاه می برد.

دکان ذنبه فروشی صوفی حکیم قصاب بدرمحمدکبیرغریب نواز مشتاق درگاه خواجه معین الدین چشتی، وبرادران وی محمد یاسین ومحمداحسان، دکان کله فروشی جمعه خان، دکان چپلی کباب حسن جرمَن، دکان پسران مُهرکن، دکان کتابفروشی آصف جان، دکان شیرفروشی حاجی یاسین، کتابفروشی حاجی عبدالاحد وپسران، دکان خشکهٔ فروشی موادسبزیجات حاجی محب الله، دکان گل محمدزرگر، دکانهای بوجی فروشی، منزل مرحوم مغفور جناب محمدعلم مجنون وکیل گذروبرادرشان حاجی محمدعظیم نعت خوان، کریم جان وبرادرشان ودکان کاکامحسن درین گذربود.

درگذرتبلی کوچه نانوائی استادمیرزا که درپختن نان لواشه و روغنی زیادترمشتری داشت، دکان قصابی کاکاپیوند، دکان غلام شش کبابی،سموار رمضان، دکان عنایت صابونفروش،دکان سلمان چشم سبزکبوترفروش وقلندربودنه باز،سایره وگل سر،دکان کاکا شیراحمدشوقی بودنه، منزل خاک شویان پسران دوست محمد.

خاک شویی یک فن فوق العاده بامهارت وداری تخنیک شستن بخصوص است، یعنی یک غریبل راازآب دریاببیرون آورده و دربین ریگ درجستجوی ذرات طلامی شدندواینکاررا بسیاربدقت برای جندساعت ادامه میدادندتاذرات طلا ازبین ریگ جدا شود.

خاک شویان اضافه این کاررادر دریای کوچکه ولایت بدخشان وتخار وغیره دریایا انجام میدادندتامقداری طلا راازریگ بیرون وباک مینمودندوبعدبه طلافروشان آنرا به قیمت مفیدمی فروختند، کاری که به مزدشصت خودپول حلال دریافت وآنرا به تأمین مایحتاج خانواده وتجارت به مصرف میرساندند. مردمان توانمندما چقدرتکالیف وزحمات رامتحمل میشدند، بایدیادی از عظمت وافتنخارتوانمندی شان تعریف وموردهرگونه ستایش قرار بگیرند و، خاطرهٔ آنرابرای اخلاف بیادگارنگهداریم./

- جناب دانشمندگرامی داکترروان فرهادی مطالب ذیل را در بارهٔ مقالات ومعلومات جناب نویسندهٔ بزرگوارزین العابدین عثمانی تلفونی به مدیرامید اظهارداشته اند:

مجموعهٔ خاطرات آقای عثمانی نظیرندارد ودرحافظهٔ هیچکس باقی نمانده است. آنانی که کوچه کوچه وگذرگذر کابل رابخوبی شناختند، اکثر ازین جهان رفته اند وامیدواریم آقای عثمانی سالهای مدیدردیقیدحیات ودرپناه خداوند(ج) باشند.

اماآنچه درین مرحله لازم است، جمع آوری همهٔ مقالات ایشان دربارهٔ کابل قدیم میباشد، تا بطوریک مجموعه ویک کتاب بارزش بچاپ برسد. جناب عثمانی باید بدانندکسانی هنوزدیقیدحیاتن اند که هرسطر وهرکلمهٔ مقالات شان رابدقت میخوانندو خاطرات شان تجدید میشود.

جندسال پیش کتابی دارای عکسهای ارزشمندازطرف روان شاد خانم می اسکانزی مقیم شهرنیس فرانسه دربارهٔ شهرکابل اززمان سدوزاییان تاامروزبزبان فرانسوی بچاپ رسیده که دارای نقشه های قدیم شهر کابل، برعلاوهٔ تصاویری باشد. کتاب مجموعهٔ مقالات جناب عثمانی دربارهٔ کابل قدیم بااین کتاب مصور، مکمل همدیگر شده میتوانند. خوشبختانه پیش ازوفات مرحوم عثمانی، مجموعهٔ مقالات به زبورچاپ آراسته شد. دکترروان فرهادی

لینا روزبه حیدری وودبریج، ورجینیا

شاهسین

چه شور سرخ غمگینی، چرا دردی ز فقدانست

میان شهر این مردم، صدای پای شیطانست
خموش اند وبه خون خفته، کنار درب این مسجد
ز این آدمکشان قرن همان کافر چه حیرانست
صدای گریه می آید، عزای رفتن بابا !

پدر رفت و بدون او، بنای خانه ویرانست
نگاه آخر مادر و اشک الوداع او
کنارجسم فرزندش، خودش چون مرده بیجانست

دوگانگی زبان (دنباله ازصفحهٔ پنجم)

جان مطلب به ارتباط ترجمه این است که ازترجمهٔ کلمه به کلمه استعاره که مثال های آن را در بالامتذکرشدیم، به ضرب المثل ها خودداری کرد زیرااین هاریشه های فرهنگی دارند.

مشکل دیگرمعادلسازی وقتی بمیان میآید که عوض کلمات مسایل مربوط به نحو زبان منبع به زبان هدف ترجمه شود.این کار به طور یک سان تقریباً درهمه رسانه های داخل وخارج افغانستان، به شمول صدای امریکا و بی بی سی انجام می شود که طبعاً افهام وتفہیم رابرهم می زند.

بعضی کلمات راهم بنابرملحوظات فرهنگی نمیتوان درقالب ترجمه آوردو بهتراست خودآنهاراقتباس کرد.کلمهٔ//player انگلیسی ازهمین گونه کلمات به حساب میآید که نبایدترجمه شود.ترجمهٔ این کلمه به/بازیگر یا/بازیکن/ در کلچرافغانستان (رقصنده) معنی دارد. بنأاً بهتراست که گفته شود(پلیرفتبال)،(پلیر شطرنج) وغیره .

مشکل دیگرمعادلسازی وقتی بمیان میآید که عوض کلمات مسایل مربوط به نحو زبان منبع به زبان هدف ترجمه شود.اینکار بطوریک سان تقریباًدرهمه رسانه های داخل وخارج افغانستان، بشمول صدای امریکایی بی سی انجام میشود که طبعاً افهام وتفہیم رابرهم میزند.

بعضی زبانهادرساختارنحوی خودنقل قول مستقیم وغیرمستقیم دارند که اول الذکرآن بیشتردرنوشتار ودومی آن بیشتردorzبان گفتاری معمول است. درنقل قول مستقیم عین کلمات متکلم/ نویسنده بکار میرود،اما درنقل قول غیرمستقیم تغییراتی درکلمات اصلی واردمیگردد.زبان انگلیسی هردنوع نقل قول وجود دارد: درجملات ذیل اول مستقیم ودوم غیرمستقیم میباشد:۱-Karzai said”My brother is not involved in drug smuggling”2-،said (that)his brother is not involved in drug smugglingتوجه شود که درجملهٔ دوم کلمه my bmy thisتعویض شده است. وقتی ژورنالئیستهاجمهٔ دوم رادر اخبارمی بینندآنرا به/کرزی گفت که برادرش درقاجاق موادمخدره دست ندارد/ترجمه میکنند، مشکل در این است که نه درزبان دری ونه درزبان نقل قول غیرمستقیم وجود دارد، نتیجه آن میشود که مفهوم ومعنای جمهٔ اصلی در ترجمه تغییر میکند، دلیل آن هم این میباشد که(برادرش)عوض کرزی ممکن به شخص دیگری غیراز کرزی ارتباط بگیرد، بناآترجمهٔ درست وروان جملهٔ دوم عبارت است از: کرزی گفت که برادرام درقاجاق مواد مخدره دست ندارد.

آنچه بایست به ارتباط ترجمه ومعادلسازی همیشه بخاطرداشت این است که پروسه شامل دومرحله میباشد:رمزگشایی decodingوencodingرمزسازی. در مرحلهٔ اول یا رمزگشایی مفهوم ازقالب (ساختار) زبان منبع بیرون کشیده میشود وبعدآنراازطریق رمزی درقالب زبان داخل ساخته میشود.موفقیت درانجام این امر، بستگی به آگاهی گرامروفرهنگ هر دوزبان دارد. ضعف دراجرای هر مرحله به ضعف ونقص ترجمه منجرمیشود. ازهمین لحاظ گفته میشود که ترجمه کارهرشخص نیست.

نکتهٔ اخیریکه بایدبه ارتباط درنظرداشت اینست که کلمات مثل صرف ونحو زبان نیزهمیشه درحال تغییراست. حتی تغییرکلمات نسبت به دیگر تغییرات سریعترصورت میگیرد. تغییر کلمات شامل معنی، تلفظ ومتروک شدن میباشد. طورمثال کلمهٔ(رفت) دیگر به معنای (رفت)بکارنمیرود. یک زمانی گفته میشد(آمدوشد کاروان) اما امروزدیگراز آن به مثابهٔ اسم درجمله استفاده نمیشودوتنهاوظیفهٔ فعل ماضی راانجام میدهد:(کارخلاص شد).

درتلفظ نیز کلمات تغییرمیکند(خوار وبیادر)امروز(خواهر و برادر) دیروزهستند. همچنان گفتارصدای اخیر(ت)ازمیان رفته و (است) به (اس) تغییر کرده است.

بعضی کلمات هم بمروورزمان ازبین میروندومتروک میشوند، طور مثال کلمهٔ(آخریطهٔ موی)درشرف ازبین رفتن است، زیرا زن‌ها دیگراز آن استفاده نمیکند. تغییردررسم رواج وتکنالوژی کلمات جدیدرا داخل زبان میکندوکلمات کهنه راازبین میربد.

آنچه دربارهٔ تغییرداخلی وخارجی زبان دری تاکنون مطرح بحث قرارگرفت، بهیچ وجه کامل نمیباشد. تغییرات دیگردorzبان گفتاررخ داده است که آنرا تا هنوزنیافته ام. این کارمستلزم تحقیق ومطالعهٔ بیشتراست که بایدانجام شود ./

و بعد فوجی ز رهبر ها در این رسم عزاداری

برای این ریاکاران، تسلی دادن ارزانست!

شب است و خانه یی تاریک، دو چشم کودکی بر در

به جز او کس نمی داند چه رنجی درد هجرانست

الهی خانه تان بر باد، بسوزد نسل تان از بیخ

که اشک چشم این مردم، ز شام و روز به جریانست

به چنگ فوج خفاشان، به زیر تیغ جلادان

بیا اینجامشاکن بین مردن چه آسانست!

افغان ها پشتون نیستند ! (دنباله ازصفحهٔ هشتم)

بلکه واژه های اسپه گان، اپه گان، اشوگان، دیگان وافغاغنه بسیار زیاداست . به تایید از استاد ضمیرصافی می توان گفت کلمهٔ افغان بعد از لشکر کشی اسلام رایج شد که معرب واژگان اپه گان، اسپه گان، اوگان ودیگان است .

دیده می شود که عرب ها از جانب غرب داخل وطن ما شدند و با مردمان غیر پشتون روبرو گردیدند وبه سرحدات هندوستان رفتند تا با پشتون ها که در کوه های بلند آن مناطق بودو باش داشتند (کوه های سلیمان) تماس بگیرند. طوری که می دانیم انتشار وپخش دین مبین اسلام درقارهٔ هند وحوالی آن بعد هاصورت گرفت، چنانکه در نورستان مردم تا سالیان دراز از دین اسلام اطلاع نداشتند. روی این دلیل هم می توان ادعا کرد که عرب ها کلمهٔ افغان را برای مردم غیر پشتون استعمال کرده اند که معرب واژگان اپه گان، اسپه گان، اوگان ودیگان است .

جناب دانشمند عالیقدر دکتر محمدحیدر بارکزی پیشنهادنموده اند تا برای مصلحت ملی واژهٔ افغان رابرای همهٔ اتباع کشوراطلاق نماییم. بعبارت دیگر همه را افغان بگویم. من باکمال احترامی که این بزرگمرد کشور دارم، به این پیشنهادشان موافق نیستم، چه اگر چنین نماییم وقضیه رایدن منوال انکشاف دهیم، سنگی را از جا بیجا نکرده وخود جابجا ایستاده ایم (لکه ونه مستقیم په خپل مکان) یم که حالت بدر دبخور نخواهد بود ودر د ملت رامداوا نخواهد کرد، و مشکل موجوده نه تنها به درجهٔ که بود به همان درجه می ماند بلکه پایه های این مشکل را مستحکم تر و ریشهٔ آنرا عمیق ترمی سازیم. به هراندازهٔ که این مشکل افزون گردد به همان قیاس اتفاق، اتحاد، همدلی وهمدستی ازمیان مردم ما زدوده می شود.

این که قومی به نام پشتون بود یا نبود یا این قوم کدام قوم است، آیا پشتون است یا ملیت های دیگر کشور، بیایید جرئت کنیم وبه وطن دلسوزی نمایم وازین واژهٔ جنجال برانگیز بگذریم . می گویند گوشوارهٔ که گوش را بچکاند باید به دورانداخت. راه دیگری باید جستجو شود و نام دیگری پیدا کنیم که هم شایستهٔ افتخارات وطن ما باشد وهم نامی که ملیت های دیگر ما عنعنه های خود را حفظ بدارند. زیرا اگرهمهٔ مردم را افغان خطاب کنیم، دراین حالت جفا بی به یشتون هامی شود.

شاید به ذهن خوانندگان عزیزاین سطور خطور نماید که پس پیشنهاد تو چیست؟ نظربنده این است: چون نام اصلی وطن ما خراسان و آریاناست، که هر دو نام دربرگیرندهٔ همه اقوام باشندۀ این سرزمین می باشد، پس بهتر است که ما خود را آریایی یا خراسانی بگویم ومیهن خویش را هم به یکی از این دونام تاریخی و پرافتخار مسما بداریم، واین جنگ بالای پوستین ملانصرالدین را خاتمه ببخشیم. درغیرآن اگر پشت کلمهٔ افغان، که به پوستین ملا نصرالدین برای ما تبدیل شده، بگردیم، همان آش وهمان کاسه خواهد بود و ما برای سال ها به روی یکدیگر خود سیلی خواهیم زد و حتی خون همدیگر را خواهیم ریخت، که این پوستین ملا ارزش آن را ندارد. والسلام. خدمتگاروطن ومردم ! /

معرفی انتشارات (دنباله ازصفحهٔ چهارم)

مشوره وتحریک گرگ نهانی خود برای اذیت وآزار و تباهی دیگران برمی خیزند وجوامع را مجروح ومسموم می سازند. بهرحال، اینک به آرزوی صحت وسعادت نویسندهٔ ژرفنگر وقصه پرداز جناب انجنیر محمدنعیم خوژمن علومی، شعر(گرگ) مشیری را به شما یادآور می شوم :

گفت دانایی که گرگی خیره سر
لاجرم جارِیست پیکاری سترگ
زور بازو چارهٔ این گرگ نیست
ای بسا انسان رنجور پریـش
ای بسا زور آفرین مسرد دلبر
هر که گرگش را در اندازد به خاک
وانکه از گرگش خورد هردم شکست
وانکه با گرگش مسدارا می کند
در جوانی جان گرگت را بگیر
روزی پیری گرچه باشی همچوشیر
مردمان گر یکدگر را می درند
اینکه انسان هست این سان دردمند
وان ستمکاران که با هم محرمند
گرگ ها همراه وانسان ها غریب
با که باید گفت این حال عجیب

تلاش های ایران علیه تاپی (دنباله ازصفحهٔ دوم)

برهبری عبدالله وجمعیت تشدید یافته است. استحکام داخلی دولت با بروز تشهای قومی به چالش خواهد کشید ومسألهٔ تذکره الکترونیک وانتخاباتی آتی پارلمان وریاست جمهوراین روندرا تشدیدخواهد کرد. کما اینکه دولت در مبارزه با طالبان نیز موفقیتهای تعیین کننده نصیش نشده است.اگر حکومت افغانستان طالبان راشکست داده نتواند یابه مصالحه بااین گروه دست نیابد، پروژه های منطقوی مانند تاپی هرگز عملی نخواهد شد و بدون شک سود اصلی این وضعیت نصیب ایران وپاکستان میشود. / (روزنامهٔ ۸ صبح کابل)

کاش مقالهٔ دکترمحمدحیدریکطرفه نمی بود (دنباله ازصفحهٔ اول)

برای افغانستان عزیر ما نام بد کمائی کنند. آن غیرت افغانی را که یک روزبه آن افتخارداشتیم امروزدراثرمین بدرفتاری های افغانستانی های پشتون، با ذکر آن خجالت میکشیم. بفکر من مسؤولیت این نخبگان پشتون (افغان) رهنمائی های عالمانه جهت جلوگیری ازین اعمال شنیع ونتایج تفرقه انگیزآن بوده هرچه زودتربرای اصلاح آن آستین برزنند.

من به استفاده ازآثار ادبی وتاریخی نخبگان، علامه ها، شاعران و سیاستمداران پشتون چندین بارهم به انگلیسی و هم بفارسی در باره اینکه اینهامیگویند نه من، که (افغان پشتون است) مقالاتی نوشته ام. میتوانم که بشما ریفرنس بدهم ولی میدانم که ممکن نخواهید یا نتوانید به نوشته ها نظراندازید، خواستم بصورت خلص توجه عالمانهٔ تانرا به سطور ذیل جلب نمایم. امید درآخر با من همصدا شوید که افغان پشتون است:

آنچه دهخدا کلمهٔ افغان راتعریف نموده میگذریم. ولی شروع میکنیم ازپشتو قاموس، که درعقرب سال ۱۳۳۰ وقتیکه صدیق الله رشتین رئیس یامدیر عمومی پشتوتولنه بود جلد اول ازطرف مطبعهٔ دولتی طبع رسید. بعد جلد دوم زیرنام افغان قاموس درسال ۱۳۳۶ وقتیکه گل پاچا الفت رئیس پشتو تولنه بود به نشر رسید. جلد اول چاپ اول همه لغات پشتوبه فارسی بود ولی جلد دوم چاپ اول از (ح تا غ) ازفارسی به پشتوترتیب یافته بود...درینجا شما می نگرید که افغانی مثل پشتو استعمال شده است. مولف این قاموس عبدالله افغانی نویس بود که اثرخودرا باپشتو شروع کرده که به یقین تام (افغانی) نویس بودن خود را ثابت ساخته است.

درتاریخ ادبیات پشتو صفحه ۹۱ که برای صنوف یازده و دوازده نوشته شده است معلومات اغراقی دربارهٔ بایزیدروشان درج گردیده؛ چیزیکه دلچسپ است اینست که در حالنامهٔ بایزید نوشته شده که فامیل وی ازچهار پشت بر قبایل افغانها حکومت داشتند؛ یعنی بر قبایل پشتون حکومت داشتند.

رحمان بابا، درتمام دیوان خود تا جائیکه من دریافتم فقط یک بار از کلمهٔ افغان استفاده نموده است:

چه کشور د افغانانو معطر شی

د هر بیت مصراع می زلفی دخوبان کر

هدف از کلمهٔ افغان اینچاپشتون است، در بیت دیگر او ازخراسان حرف میزند نه از افغانستان:

چه د یار زلفی رخسارمی په زله نقش شو

خیل خلوت می خراسان و هندوستان شه (متأسفم که کیبورد پشتو ندارم.) شهرت ننگیالی درصفحهٔ ۲۶ رسالهٔ خود(د دوزخوبه لمبوکی سوزیدلی جنت) زیرعنوان(په کابل اوبیشورکی افغان یودی) نوشتهٔ دارد که ترجمه اش اینست:(درکابل وپشاور افغان یکيست) ودردوام آن مینگارد:(تورخم سرحد بین افغانستان و پاکستان است. در هردو طرف یک ولس، یک قوم، یک زبان، یک کلتور و اولادهٔ یک پدر)(خرشیون برای افغانان شرق و شرخبون برای افغانان غربی- حیبیی درتاریخ مختصرافغانستان صفحه۳۶۹وپروفیسرهادی جلداول(تجارب افغانستان) به انگلیسی صفحه ۳۶۴) قرارگرفته است...یک وقتی افغانان میگفتند که این یک خط مصنوعی است؛ یعنی فعلاً این خط وجود ندارد و طالبان آزادانه رفت و آمد کرده میتوانند و بیت ذیل خوشحال خان ختک را نقل کرده است:

درست پشتون له کندهاره تر ا تکه سره یونگ په کارپټ او آشکار بنگرید که ننگیالی حدودپشتونها را تعیین نموده و پتانها راباخود از یک پدرخوانده که ساحهٔ سکونت وحکومتداری شان ازقندهار تا ا تک بوده است. یعنی پشتونستان میخواند نه افغانستان، وما که ملک خودرا دوست داریم و بنامش افتخارنموده خودرا افغانستانی خطاب میکنیم بما(جاسوس ایران) تاپه زده اند وخودکه برپتان بودن پاکستان افتخاردارند. اینجاست که: مقولهٔ یک بام ودوها مصداق پیدا میکند. ننگیالی واضحاً درین نوشتهٔ خوداز افغانستان جدائی جسته وبه پشتونخواهان که پتانهای پاکستانی اند پیوندگرفته است؛ بعبارۀ دیگر:«دودی زما خوری او توتو دسلاخانی کوی!». تأسف من درینجاست که چراافغانهای (پشتونها) داناوتمتحر براین گونه هاقلم انتقادبرنمی دارند ولی برافغانستانی بودن ما که دوستی ما را به مهدمادری مانشان می دهد، انتقاد تبعیضی روا میدارند؟!

گل پاچا الفت در(د الفت مرغلری) به اهتمام شهرت ننگیالی چاپ سوم صفحهٔ ۷۰ سروده است:

نا پوهی خواره خواری ده او پشتون دی

کور یی وړان، کاريی گدود او بی ترتیبه

درصفحه ۸۰ سروده است:

خاونده تا په انسانوکی قومونه کره جور

تا قبیلې شعبی پټي اولمتونه کره جور

د ترک عرب افغان په نوم دی اولسونه کره جور

تا له مرغانود هوا بیل بیل سیلونه کره جور

حکه کوتری نه گدیژی کله زانو سره

بلبلی نکری پروازونه له کارغانو سره

وبازدر صفحهٔ ۲۴۰ سروده:

ترحو به ته یی په جهان کشی خوراوزار پشتونه

خیل حکومت خپل سلطنت تاج د افغان وگته

شهید موسی شفیق در «دا په یاد د محبت درسره واخله» به اهتمام شهرت ننگیالی در صفحهٔ ۱۶۰ سروده است:

دا چه وائی تا افغان یی شه! په لار دچا روان یی

چی په لار دپشتو نه حی معلومیژی په زره وړان یی

یعنی تو که میگوئی من افغان (پشتون) هستم؛ بگو بکدام راه روان هستی، اگر به راه پشتو(پشتونخواهی) نروی معلوم میشود که قلب ویران داری!

چندمثال محدود ولی پرمحتوای فوق ازدانشمدان وشعرای قدیم ومعاصرپشتونها نشان میدهد که افغان یعنی پشتون، حتی مرحوم گل پاچا الفت که یک شاعر والای پشتو است معنی آیت ۱۳ سوره الحِجرات « یاایهالناس انا خلقنا کم من ذکرا و انشی و جعلنکم شعوباً و قبایل لتعارفوا؛ ان اکرمکم عندالله اتقکم، ان الله علیم خبیر» را در قالب شعر پشتو گنجانیده، معتقد است که شعبات و قبایل مختلف وجود دارد که باید شناسائی صورت گیرد ولی کنایتاً ولس افغان را که قبیلهٔ پشتون است هم تذکرداده سروده است که کبوتربا زانو (لگ لگ) یکجا نمیشود ولبل با کارغانو (زاغها) پرواز نمیکند، که به اساس ضرب المثل وطنی ما :

کبوتر با کبوتر زاغ با زاغ کند همجنس با همجنس پرواز

را افاده میکند. باتغییراینکه از تعبیر(اکرمترشمانزدخدامتقیترین شما ست) تغافل شاعرانه نموده از شعرش نتیجه گرفته شده میتواند که: قوم! زاغ تنها باید با زاغ پرواز کند دیگر قبایل را نشناسد و با دیگران متحد نشود !

وهم نباید فراموش نمود (افغانی کلتوری تولنه) که مقیم کالیفورنیا است، چندی قبل ازیکی از موسسان تولنه، آقای کوچی، فعلاً سفیر افغانستان در روسیه می باشد، با آقای شفیع عیارمصاحبه داشت؛ یک مجمع خاص پشتونهاست که بعضاًخیلی متعصب و فاشیست مزاج بوده زیرنام افغانی امافعالیت پشتونیسم دارند.

محترم داکترمحمدحیدر بارکزی، امید شما بحث یک عالم، یک استاد، یک محقق اکادمیک ازطریق خود پشتونها درک کرده باشید که افغان پشتون است و پشتون افغان؛ نه آنکه شما ازطریق رویداد های اروپا به نتیجه رسیده اید که به خیال و گفتار وعقیدت پشتونها که افغان اند، قطعاً توافق ندارد.

شما استاددانشگاه هستید و به قانون اساسی مملکت اگر نظر بیاندازد درآنجا مشکلات را بچشم سرمی نگرید و متخصص فن قانون چون شما در آن غور نموده به اولیای امورپشتون افغانستان که به گفتار و نظریهٔ شما گوش میدهند گوشزد نمائید تا با ازدیاد یک ضمیمه در قانون اساسی انرا اصلاح نمایند:

مادهٔ چهارم قانون اساسی مینگارد(برملت افغانستان جفائی بیش نیست)؛ «ملت افغانستان عبارت است ازتمام فردیکه تابعیت افغانستان را دارا باشند». درحالیکه ملت افغانستان متشکل ازآن هایست که در افغانستان تولد یافته اند. همین اکنون تعدادزیاد پاکستانیها به اساس پلان آی اس آی تابعیت افغانستان دارند که به نظر من جزء ملت افغانستان نیستند. و هم به دوام آن آمده که ملت افغانستان متشکل ازاقوام پشتون، تاجیک، هزاره، اوزبک، ترکمن، بلوچ، پشه ای، نورستانی، ایماق، عرب، قرغز، گوجر و سایر اقوام میباشد. برای رفع احساس برتری و به اساس نورم های دموکراسی و ادبیات امروزی اسمای این اقوام باید با اساس الفبا آغاز یافته؛ از اوزبک شروع و به هزاره پایان یابد. چون سرشماری دقیق و مستند تحت بالا بینی ملل متحد صورت نگرفته، وثیقه ملی نباید به اساس معلومات غلط معرفی گردد. و ادامه داده نوشته شده که: «برهر فرد از افراد ملت افغانستان کلمهٔ افغان (پشتون) اطلاق میشود...» که به ضد تعلیمات قرآنی جبراً به مردم غیرپشتون تحمیل شده است. این وظیفهٔ نخبگان و دانشمندان وپروفیسران قانون افغانستانی هاست که با شهامت کامل به راه حق قدم گذارندو اینگونه خار بغل را که مانع وحدت ملی حقیقی میشود قطع نمایند؛ بعد راه علاج پیدا کردن «هویت ملی مشترک» آسانترمیگردد.

بنأ درج کلمهٔ افغان درتذکره های الکترونیک فقط به مفادآی اس آی و قبایل قوم پشتون است نه همهٔ افغانستانی ها. در اخیر گفتار خود را با یک حدیث از پیامبر اسلام حضرت محمد(ض) پایان می بخشم :

حدیث شماره ۴۳۳ در الادب المفرد صفحه ۲۹۹ ترجمهٔ عبدالعلی احراری با سند از ابوذر روایت است که از پیامبر(ص) شنیده است: کسی که خود را غیر از پدر خود نسبت دهد درحالهک آنرا میداند (پدرش نیست) همانا عمل کفر مرتکب شده است و کسی که خود را به قومی نسبت بدهد که متعلق به آن قوم نباشد جایگاه خود را در آتش دوزخ آماده نماید وکسی که مردی را کافربخواند یا بگوید دشمن خدا و او چنان نباشد نسبت آن به گویندهٔ آن بر می گردد. این حدیث در صحیح بخاری به شمارهٔ

شرح اشتراک هفته نامهٔ امید

ایالات متحده: ۶ ماه (۴۰دالر= یکسال(۸۰) دالر

کانادا: ۶ ماه (۴۵) دالر = یکسال (۹۰) دالر

سایرکشورها: ۶ ماه(۵۰) دالر= یکسال (۱۰۰)دالر

Omaid Weekly
12286 Ashmont Ct #202
Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.
Tel/Fax : (703) 491-6321
Email: mkqawi471@gmail.com

۶۰۴۷ و در صحیح مسلم در «الایمان» ۱۱۶ ذکر شده است (احراری ادب المفرد.)

شما که به حیث خادم وطن وعلاقمند روشن شدن قضیه برای نسل جوان وطن هستید، امید متوجه شده باشید که با نشر این Essayتان خدمتی که لازم بود، با تاسف، عرض کنم چون همه جانبه نبود، به موفقیت نیانجامید. وهم باین الطاف و مهربانی که بامردم و بالخاصه جوانان وطن دارید آنها را تشویق نمی کنید که با پذیرفتن خرشیون وشرخبون که پدربیتانها و پشتونها (افغان) اند، و به قوم پشتون در صورتیکه مربوط به آنها نباشند خود را افغان یاد نمایند، تکفیر شده بعد راه دوزخ در پیش گیرند !

به اساس معلومات مشرح فوق ادعای شما را که □ کلمهٔ افغان به پشتونها کدام ارتباط تباری وعرفی ندارد□ به احترامامیکه به نخبگان، شاعران و سیاستمداران اصیل پشتون (افغان) دارم، رد نموده قابل قبول نمیدانم و امید جوانان ما قضیه را اکنون روشنتر بنگرند و در دام فریب تحقیقاتی که منبع افغانستانی ندارد، در گپرو دار نیافتند.

در نوای هویتم تپ وتلاش دارم هـنوز

افغانستانی ام، بودن، هر روز می خواهد دلم

افغان نیستم، پشتون دی زما ورور

افغان، پشتون های عاقل بهروزمی خواهد دلم

پشتون ها افغان نیستند. (دنباله ازصفحهٔ اول)

تحقیقات هزار تیره وطائفه درمیان قوم پشتون هست، ودر میان همهٔ تیره وطائفه درمیان قوم پشتون هست، ودر میان همهٔ آنان قبیله وطائفهٔ به نام افغان یافغانزی دیده نشده است. این خود نشان میدهد که قومی به نام افغان هیچ وجودخارجی ندارد ودر گذشته هم نداشت، یاینکه این قوم در گذشته هابه نامهای دیگری یادمی شدویه مرور زمان نام آنهاتغییرکرده است.

هدف آنهایی که اصراردارندهمه باید خود راافغان بگویند فکر نمی کنم به جایی برسد، چه این قماش اشخاص به این عقیده اند که افغان یعنی پشتون، و وقتی افغانستان می گویم یعنی سرزمین افغانها یاپشتون ها ! این گروه به غلطی دیگری هم دچاراند که گویا پشتون ها اکثریت اند، درحالیکه احصائیه دقیق وجود نداردوچند احصائیه که با بی طرفی و نیمه انجام داده شده، نشان می دهند که اگرهمه ملیت های ساکن درکشوررا جمع نماییم وآن را با تعدادپشتون ها مقایسه کنیم، همهٔ این ملیت ها جمعا بیشتر از تعداد پشتون ها می شوند، و پشتون ها در برابر آنها اقلیت هستند. درحقیقت هیچ ملیتی در افغانستان به تنهایی خوداکثریت را ساخته نمی تواند.

بعضی دانشمندان معاصرکه به کتب ونسخ تاریخی مراجعه نکرده اند و یا از نگاه مسلکی این وظیفهٔ شان نیست، نیز تصوری نمایند که افغان یعنی پشتون و پشتون یعنی افغان ! مثلاً زمانی که محصل دانشگاه کابل بودم استادی داشتیم که شیگوال نام داشت و خاک شناسی خوانده بود، او به این عقیده بود که افغان پشتون و پشتون افغان است، و می گفت که پشتون ها در کشور اکثریت اند، لذا همه باید خود را افغان بگویند وبه پشتوصحبت کنند، اقلیت تابع اکثریت است و شروع کرد به پشتو درس دادن ! ولی بعد از گذشت چند روزی دید که محصلین چیزی از آن نمی آموزند و در امتحان اکثریت ناکام شدند. خود این استاد هم در وقت تدریس به پشتو به کلمه ای برمی خورد که معادلش درپشتو نبود و بسیاردست وپاچه می شد و می کوشید یک چیزی بسازد ! سرانجام او زبان پشتو را به سرحدی ندید که همه مفاهیم علمی را تفهیم نماید، بنابر این دوباره شروع کردبه تدریس به فارسی ! ومامحصلین شکر خداوندی رابجاآوردیم که از آن عذاب الیم خلاص شدیم !!

دودمان محمدزایی وسدوزایی که همه فاقدکیفیت رهبری بودند بنابرهر ملحوظی که بود که درآن به یقین دستور بیگانگان نمی توان نادیده گرفت، تلاش ها ومصارف زیادکردند، حتی از جبر و زور کارگرفتند تانشان دهند که کلمهٔ افغان ترجمهٔ پشتون است، پس همه را باید پشتون ساخت و همه باید به زبان پشتو صحبت نمایند، به جایی نرسید وپول بیت المال و مزد دست دهقان و جوالی و مزدور کاربه هدر رفت ! محمودبیک طرزی که ازطائفهٔ محمدزایی ومتولد غزنی بود، ضربهٔ شدیدی به یگانگی(دنباله درصفحهٔ هشتم)

کتاب (یادداشت‌های استادخلیل الله خلیلی) توسط بانوماری خلیلی ناصری و آقای افضل ناصری،به تازگی به زبان انگلیسی ترجمه شده است. علاقمندان میتوانندیک نسخهٔ انرااز مرجع ذیل بدست بیاورند :
Memoirs of Khalilullah Khalili: An Afghan Philosopher Poet – A Conversation with his Daughter, Marie (ISBN-13: 978-0615889726, 554 pages, \$19.99) is available in paperback in English and Persian at www.amazon.com.

پشتون ها افغان نیستند ! (دنباله ازصفحهٔ هفتم)

ملی کشور زد واساسی گذاشت که نتیجه اش خون ریزی، جدایی و نفاق و شقاق بین ملیت های مختلف کشور بود. او که اکت و ادای دانشمندی می کرد، در جمجمهٔ خود طرز دید فاشیستی و افکار برتری قبیلهٔ خودش برتمام ملیت های کشورداشت.

طرزی درشمارهٔ دوم سراج الاخبارنوشت: «افغان پشتون است و افغانستان کشور پشتون ها، ماهمه افغان یعنی پشتون هستیم وزبان ما پشتو است، لذاهیچ کشور چه در مکاتب، چه در ادارات، چه درشهر و بازار و در خانه حق ندارد که به غیراز پشتو به زبان های دیگر چون فارسی، ازبکی، انگلیسی، ترکی، عربی، هندی و غیره زبان هاحرف بزند .»

جای تأسف است که اشرف غنی احمدزی اخیراً به دانشگاه کابل می رودو امر می کندکه تدریس دردانشگاه کابل به زبان پشتو و فارسی باشد، در حالیکه این کاررئیس جمهور تخطی روشن ازانقانون دانشگاه کابل است. دراین قانون آمده است: به خاطر این که محصلین از هر ولایت کشور به دانشگاه کابل بیایند و هریک زبان خود را دارد، بنابر آن تدریس دراین دانشگاه به زبان فارسی صورت گیردکه اکثریت محصلین آنرا می داندند، ولی در دانشگاه ننگرهار، قندهار و خوست تدریس بایدبه زبان پشتو صورت گیرد. شواهدتاریخی نشان می دهدکه در گذشته ها چندین هزارسال قبل، طائفهٔ دربلخ، سمنگان، بست، پروان، کاپیسا وکابل زندگی می کردندکه ایشان زراعت پیشه وشهرنشین بودند واهل کسبه . اسپ سواران ماهربودند وطرززندگی شان به نجیب زادگان می ماند. فرهنگ و رسوم بلند داشتند وبه علم و دانش زیاد توجه می کردند، علما و فضلاء یی شمار درمیان ایشان بود، درحیات مرفه بسر می بردند، آزادمنش وجوانمردی خاصهٔ آنهابود. مؤرخین این طائفه مردم را اسپه گان، اِپه گان، اشوگان، دیگان یادکرده اند. نگاهی به آثارنوشتر باستانی که قدامت بیش ازیکهزارسال دارد نشان می دهد که واژه های فوق اواژه های معمولی بودکه به باشندگان بلخ، بخارا، بمگان، بدخشان، پروان، کاپیسا، کابل و بست اطلاق شده است.

ابن بطوطه مورخ مراکشی که در۱۲۲۸م ازوطن مادیده کرده، درتاریخ خود می نویسدکه من به پروان کاپیسارفتم وازآنجا به کابل. اول فکرمی کردم که کابل خیلی کلان است ولی وقتی آنجا رفتم دیدم که جای کلانی نیست، فقط یک وادی کوچک است. وقتی با مردم کابل، کاپیسا وپروان صحبت کردم ایشان خود را اسپه گان، بعضا اِپه گان میگفتندوبه زبان فارسی صحبت می کردند. در شیراز کتیبه ایست به نام نقش رستم ودرآن به زبان ساسانی و یونانی نگاشته شده است که به دربارشاهپور اول مردمی ازقوم اِپه گان آمدندکه لباس شان یک نوع تکهٔ ظریف بود لنگ مانند وبرای فرمانروای ساسانی تحفه ها آورده بودند، و بسیار با تمکین معلوم می شدند.

در آثار هخامنشی ها وداریوش اول ودوم نیز از طائفهٔ اِپه گان و اسپه گان یاد شده است، ودر کتاب اوستا اوگان و اشوگان به این طائفه گفته شده است. هیرودت مورخ یونانی این ها را به نام پکتیو یاد کرده، وخواهرزادهٔ ارسطو که مؤرخ بود ولشکر سکندررا همراهی می کرد و ارهیشث نام داشت نیز اینها را پکتیو گفته که به قول مورخین شکل تحریف شدهٔ اِپه گان و اسپه گان است.

مشخصاتی که در کتیبه های باستانی برای طائفهٔ اِپه گان، اسپه گان، اشوگان و دیگان ذکرشده، باخصوصیات پشتون هامطابقت نمی کند، چه ایشان زندگی بادیه نشینی کوچی داشتند ومالدار بودند و زراعت را نمی دانستند وتا مدت های دراز نوشتن وکتابت درمیان شان رواج نداشت، در زمان سلطان محمودغزنوی بود که به امر سلطان ایشان خواندن ونوشتن آموختند وعلت آن را مورخین چنین می نگارند: در لشکر سلطان محمود سپاهیان مزدگیر از پشتون ها بودند که در لشکرکشی های سلطان به هندوستان شرکت می نمودند، و سلطان امر کرد تا ایشان راخواندن ونوشتن بیاموزانند، و علما و دانشمندان را موظف ساخت تا به ایشان علم و دیانت تدریس نمایند.

مؤرخینی که حیات پشتون ها رامطالعه نموده اند می گویند پشتون هادرکوه های بلند زندگی می کردند، مالداربودند وحیات کوچی داشتند، و علاقمند زراعت و کاسبی نبودند، زندگی شهری راخوش نداشتند.

Maaid Weekly

The Most Widely Read Afghan Publication in the World

Volume 27, Issue No. 1046 , May 21, 2018, ISSN 1098-8777

Founder, Publisher & Editor-in-Chief: Mohammad Qawi Koshan
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.

Tel/fax:(703) 491-6321 Email : mkqawi471@gmail.com

قرن پانزدهم پشتون ها از کوه ها پایین شدند وبه فرمان شاهرخ میرزا برای شان زمین های زراعتی در هرات، قندهار وغزنی دادند و ابتدا ابدالی ها زندگی شهرنشینی را آغاز کردند وبعد قبایل دیگر پشتون به این نوع زندگی شروع نمودند. ولی خصوصیتی را که مؤرخین برای طائفهٔ اسپگان، اِپه گان و دیگان تعریف کرده اند، بیشتر به خصوصیات ملیت های تاجیک، اوزبک وترکمن مطابقت می نماید. آن ها اسپ سواران ماهر بودند و اسپ را دوست داشتند، زراعت پیشه و اهل کسب بودند، حیات شهر نشینی داشتند، علما و فضلا در میان شان به کثرت دیده شده، لباس فاخر و نظیف ابریشمین می پوشیدند و برعکس پشتون ها، عنعنۀ قبیلوی درمیان شان دیده نشده وهمه به یک نام یاد می شدند وشاخه های قومی و قبیلوی نداشتند. مثلا اکنون هم همهٔ اوزبیک هاخود را اوزبیک می گویند، همه ترکمن ها خود را ترکمن می شناسند و همهٔ تاجیک هاخود را تاجیک می نامند .

درحالیکه درمیان پشتون ها یک هزار قبیله و خیل و زی وجود دارد وهر پشتون خودرا منسوب به یکی ازآن ها می شمارد. حتی زمانی که یک پشتون پشتون دیگر را ملاقات نماید اولین پرسشش این است که (په قام حه یی)، پشتون هااسپ راجنندان دوست ندارند، اسپ سوار نیستند وحیوانات شان خر، قاطر و اشتر است.

زمانی که لشکرکشان عرب به سوی سرزمین های فارس و خراسان هجوم آوردند به اسپه گان، اِپه گان، اوگان و دیگان روبرو شدند. چون در الفبای عربی حرف(گ) فارسی نیست، گفتن اسپه گان و امثال آن برای شان مشکل بود، لذا ایشان این مردم را افغان خطاب کردند. می گویند که لشکریان عرب تنهادر هرات چهار هزار اسپه گان را سر بردند و در سراسر هری و بلخ و سمنگان و بدخشان و پروان وکاپیسا وکابل به اندازه ای کتابها راآتش زدند که ازآن حمام ها راگرم می کردند ! ازاین معلوم می شودکه علم و دانش درمیان اسپه گان، اِپه گان، اوگان و دیگان خیلی زیاد بود وکتابت و کتاب نویسی درمیان شان وفرت داشت، دانشمندان خیلی فراوان داشتند.

همین اساس علم ودانش درمیان اینها بود که آیین اسلام در سرزمین شان بیشتر ازشبه جزیرهٔ عرب شگوفایی یافت وثقافت بینظیراسلامی درآنجا رشد نمود، مولانای بلخ، ابوریحان، ناصرخسرو، ابن سینا، دقیقی، جامی، سنایی، خواجه عبدالله انصار ودیگران درمیان شان پیدا شد.

امام ابوحنیفه النعمان بن ثابت از تبارتاجیک، در سال ۸۰ هجری=۶۹میلادی درشهرکوفه، ازشهرهای خراسان آن زمان، تولد یافت و بزرگترین فقه اسلامی راتدوین نمودکه به مذهب حنفی در جهان اسلام شناخته می شود. پدرش ثابت بن زوطا پسر مرزبان، در شهرچاریکار متولد شد ودرفضا وهوای پروان رشد یافت، ودرجوانی باخوانواده اش به کوفه رفت ومقیم شد.

بزرگترین فقیه جهان اسلام، امام اعظم ابوحنیفه وسایرنامداران خراسان که پیشروانم های شریف شان راذکرکردم، ثقافت های بی نظیر درکابل، کاپیسا، پروان، بلخ، هرات، بست، بدخشان، بخارا وسمرقند ایجاد کردند. اینهمه سرمایه های علمی وفرهنگی نشان می دهدکه عرب ها به سرزمین اسپه گان و اِپه گان و اوگان و دیگان، که تاجیک ها، اوزبیک ها، ترکمن های کنونی اند، رسیدند وبا قبایل پشتون که درکوه های بلند بودوباش داشتند، کدام تماسی حاصل نکردند. ممکن ایشان خبر نداشتند که چنین قبایلی درکوه ها زندگی می نمایند، یا اینکه از بالاشدن به کوه ها هراس داشتند، چون بیشتر صحرائی بودند. دلیل دیگرکه عرب ها با ایشان تماس نگرفته بودند این است که رشد و انکشاف ثقافت های اسلامی و مراکز دانشی ودانشمندان درمناطق که پشتون ها زندگی داشتند به وجود نیامد .

به همین ترتیب مؤرخین عرب نیز مردم اِپه گان، اسپه گان، دِپه گان را افغان خطاب کرده اندونگاشته اند که این طائفه زراعت را خوب می دانند واهل کسبه اند. درحالیکه پشتون هاخیلی هابعد به زراعت آشنا شدند، وحتى زمانی که محمدگل مومند پشتون هارا به شمال کشورووادئ شمالی منتقل کرد وزمین های مردم بومی آن مناطق رابه آنان تسلیم کرد، ایشان به زراعت آشنایی نداشتند و محمدگل مومند امر کرد صاحبان اصلی زمین ها باید زمین ها را برای صاحبان نو آنها زراعت نمایند وبه ناقلین هدایت دادکه در پهلوی آنان باشند تا شیوه های زراعت را از آنها بیاموزند !

خاطرات استادان وشاگردان لیسهٔ عالی حبیبیه

بزودی کتابی شامل تاریخچه وخاطرات استادان و شاگردان لیسهٔ عالی حبیبیه همراه باعکسهای تاریخی به چاپ می رسد. علاقمندان لطفاًهرچه زود ترشرح حال وسرگذشت وخاطرات خودرابه آدرس هفته نامهٔ امید ویا ایمیل ذیل تاآخرماه دسمبر ۲۰۱۸ ارسال دارند. تلفون ۰۵۷۱-۴۲۳۵-۴۶۰۴ mkqawi471@gmail.com 12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge VA 22192 U. S. A.

وقتی هم شیرخان ناقلین رابه قندز آورد، زمانی که برای شان زمین می داد، آنها قبول نمی کردند ومی گفتند ما نمی دانیم با این زمین ها چی کنیم، اما شیرخان هریک آنهارا چوب می زد ولت وکوب می نمود تا مجبور شوند زمین راقبول کنند. این دلیل هم می تواند نشان دهدکه عرب ها کلمهٔ افغان را برآن مردمی اطلاق نموده اند که پشتون نمی باشند.

لذا به مشکل می توان پذیرفت که کلمهٔ افغان که عرب ها استفاده کرده اند، معادل پشتون باشد، بلکه کلمهٔ افغان عربی شدهٔ (معرب) صفات اسپه گان، اِپه گان، اوگان و دیگان است. عرب هاعادت دارند که هرکلمهٔ خارجی را که از زبان دیگری باشد عربی می سازند، حتی اگر به متن قرآن عظیم الشان متوجه شویم بعضی کلمات فارسی را پیدا کرده می توانیم که عربی شده، مثل سنگ و خاک کلمهٔ سَجیل عربی، و کلمهٔ آبریز، کلمهٔ عربی ابریق که جمع آن اباریق است، شده است. بنأ کمترشک باقی می ماند که کلمهٔ فارسی اِپه گان، اسپه گان، اوگان دیگان کلمهٔ عربی افغان نشده باشد.

نویسندگان و مؤرخین معاصرپشتون به دو دسته اند، یکی به این عقیده اند که افغان پشتون نیست، اما برخی دیگرمانندجناب داکترمحمدحیدر و عدهٔ دیگربه این باور اند که افغان پشتون است و پشتون افغان. خوشحال خان ختک شاعر نامدار پشتون دراشعارخود پشتون وافغان وافغان را پشتون معرفی کرده است. درتاریخ مخزن الافغانی نیزپشتون وافغان رامعادل همدیگرمی داند. افضل خان درتاریخ مرصع می گوید که افغان ترجمهٔ کلمهٔ پشتون است .

درتاریخ سلطانی که توسط سلطان محمد درانی نگاشته شده، نیز پشتون ها افغان گفته شده اند. اما سیف بن محمدهروی که تاریخ هرات را نوشته می گوید افغان ها پشتون هایی هستند که ازاولادهٔ فرزند بزرگ داؤود(ع) که افغانه نام داشت، می باشند و ازطائفهٔ بنی اسرائیل اند که از مأوای اصلی خودبه کوه های سلیمان مهاجرت کرده اند، و کلمهٔ افغان یک کلمهٔ عبری است. نعمت الله هروی هم در تاریخ خود نظر سیف بن محمدهروی راتایید کرده که پشتون و افغان عین مفهوم را دارد و از جملهٔ طوائفی اند که گذشتهٔ شان به داؤود (ع) می رسد و بعد ها به کوه های سلیمان کوچیده اند. در تواریخ دیگری که توسط مؤرخین ونویسندگان غیرپشتون نگاشته اند و پشتون را افغان وافغان راپشتون شمرده اند، یکی از آن ها توزک بابری است به قلم ظهیرالدین محمدبابر، ودرآن گفته شده که پشتون ها افغان ها هستند. بابر می گوید که من یک مقدار زمین را به یوسفزی ها که پشتون هستند دادم تا زراعت پیشه شده از کوه ها پایین شوند. البیرونی هم در آثار خوداز کوه های افغان یادکرده ولی واضح نیست که هدفش از افغان پشتون ها اند ویا اِپه گان، اسپه گان .

مردم ملتان و هند پشتون ها ر روهیله ها یعنی کسانیکه درکوه ها زندگی می کنند، یاد می کنندوآن ها را پتان می گویند. تا جایی که نوشته های دقیق هندی ها دیده می شود ایشان مردمی را که در جنوب افغانستان اند پتان می خوانند وپشتون های قندهاری را افغان می گویند.

از جملهٔ نویسندگان معاصرپشتون یکی هم جناب عبدالله افغانی نویس است که درپشتوتولنه وظیفه داشت وبه وضاحت تام در آثار خود چندین بار گفته که پشتون معادل افغان وافغان معادل پشتون است. افغانی نویس تلاش می کرد که معاصرین خودچه پشتون وجه غیرپشتون را متقاعد بسازد که کلمهٔ افغان ترجمهٔ پشتون است، و می گفت چه افغان بگویم چه پشتون، هردو یکی است.

پروفیسرداکترمحمدحسن ضمیرصافی که مبادی تاریخ رادر دانشگاه کابل تدریس می کرد به این عقیده بود که وجه تسمیهٔ افغان در آثار و نوشته های تاریخی از یک هزارسال به این طرف خیلی فراوان است، ولی در نوشته کتیبه های پیش ازیک هزارسال، کدام چیزی رابه نام افغان قطعاً پیدانی توانیم(دنباله درصفحهٔ ۶)